



معرفت حجّت خدا

شرح دعای اللّهم عرفنی نفسک...

حضرت آیت الله العظمی
حاج آقا لطف الله صافی گلپایگانی

سلسله مباحث مهدویت (۳)

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۴): معرفت حجت خدا

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۴): معرفت حجّت خدا

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : معرفت حجت خدا: شرح دعای اللهم عرفنی نفسک/لطف الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۱۲۴ ص.

فروست : سلسله مباحث مهدویت؛ ۴.

شابک : ۲۲۰۰۰ ریال۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۴۸-۲ :

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۷۶۱۱۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۴)

معرفت حجّت خدا

شرح دعای اللّهمّ عرّفنی نفسك

حضرت آیت اللّه العظمی

آقای حاج شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت

نام کتاب: معرفت حجّت خدا

مؤلف: آیت اللّه العظمی لطف اللّه صافی گلپایگانی

صفحه آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

چاپخانه و شمارگان: وفا / ۲۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اوّل / بهار ۱۳۹۰

قیمت: ۱۳۰۰ تومان

شابک: ۵ ۲۹۸ ۹۷۳ ۹۶۴ ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ ۰۲۵۱

قم صندوق پستی: ۶۱۷

فهرست مطالب

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَـکَ، فَإِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَکَ» «اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ، فَإِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ» «اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، فَإِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»

بسمه تعالی شأنه

«اهدا»

لا عَذَبَ اللّه ُأُمِّی إِنَّها شَرِبَتْ حُبَّ الْوَصِیّ وَغَذَتْنِیهِ بِاللَّبَنِ

وَکانَ لِی والِدٌ یَهْوی أَبا حَسَنٍ فَصِرْتُ مِنْ ذِی وَذا أَهْوی أَبا حَسَنٍ

ثواب این رساله را به روح پاک مادر عزیزم فاطمه خانم صافی دختر مرحوم آیت اللّه آخوند ملا محمّد علی، هم حجره و شریک بحث با مرحوم آیت اللّه میرزای شیرازی، که مشتاق لقای حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه بود، هدیه می نمایم.

بانویی که در معرفت و ولایت و مداومت بر ادعیه و زیارت عاشورا با حال خضوع و خشوع و بُکا همچنین در شوهرداری و تربیت فرزند و فضایل علمی و عملی دیگر نمونه بود و در تربیت من رنج فراوان برد.

رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوالِدَیَّ وَارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیرا

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلْحَمْـدُ للّه ِ الَّذِی أَدْعُـوهُ فَیُجِیبُنِی، وَإِنْ کُنْتُ بَخِیلاً حِینَ یَسْتَقْرِضُـنِی. وَالْحَمْـدُ للّه ِ أَدْعُـوهُ وَلا أَدْعُـو غَیْرَهُ، وَلَـوْ دَعَـوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لِی دُعائِی. وَالصَّلاهُ وَالسَّلامُ عَلی أَمِینِ وَحْیِهِ وَخاتَمِ رُسُلِهِ، أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ.

سِیَّمَـا الَّذِی بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَری وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْاءَرْضُ وَالسَّمآءُ، نامُوسُ الـدَّهْرِ وَ وَلِیُّ الْعَصْـرِ، الْحُجَّهُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْـدِیّ أَرْواحُنا وَأَرْواحُ الْعالَمِینَ لَهُ الْفِدآءُ.

اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَکَثِّرْ أَعْوانَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَشَرِّفْنا بِالْفَوْزِ بِلِقآئِهِ إِنَّکَ مُجِیبُ الدُّعآءِ.

قالَ اللّه ُ تَعالی:

«وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ»؛(۱)

وَقالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله :

«الدُّعآءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّینِ وَنُورُ السَّمواتِ وَالْاءَرْضِ».(۲)

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، طبع آخوندی.

مقدمه

اشاره

برحسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام ، به واسطه فتنه های زیاد و آزمایش های شدیدی که پیش می آید، حفظ دین سخت دشوار می شود و از بوته امتحان جز افرادی که در شداید شکیبا و در معرفت و ولایت استوار و پابرجا باشند، بی غلّ و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهی ها و اغوائات و انحراف ها از حقّ فراوان می شود و حتی به اسم اسلام بدعت ها می سازند و شبهه ها منتشر می کنند و تحیّرها و سرگردانی ها ایجاد می نمایند و چنان شود که برحسب بعضی روایات شخص صبح می کند در حالی که مؤمن است و شام می کند در حالی که منافق یا کافر است. همچنین شب می کند در حال اسلام و ایمان، و صبح می کند در حال کفر و نفاق.

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه می نماید، آن چنان تمیز و تخلیصی پیش می آید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطه ور شوند و چنان شود که

کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «اللّه» را نتواند بگوید مگر به طور پنهانی و برای کسی ایمانش سالم نماند.

«إِلّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شاهِقٍ إِلى شاهِقٍ وَمِنْ جُحْرٍ إِلى جُحْرٍ».(۱)

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفّق گردند و تندترین بادهای فتنه، پای ثبات و استقامت آنها را نلغزاند:

اوّلاً: در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده است خبر داده اند که این آگاهی قبلی پس از پیش آمد آن حوادث، موجب قوّت ایمان اهل بینش و معرفت می گردد.

ثانیا: هشدارها داده اند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند، برحذر نموده اند. چنان که در نهج البلاغه از حضرت مولی علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«ذاکَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَهُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدِّرْهَم مِنْ حِلِّهِ. ذاکَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطى أَعْظَمَ أَجْرا مِنَ الْمُعْطِي. ذاکَ حَيْثُ تَسْكَرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرابٍ؛ بَلْ مِنَ النِّعْمَهِ وَالنَّعِيم وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرارٍ وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْراجٍ. ذاکَ إِذا عَضَّكُمُ الْبَلآءُ كَما يَعَضُّ الْقَتَبُ غارِبَ الْبَعِيرِ ما أَطْوَلَ هذَا الْعَنآءَ وَأَبْعَدَ هذَا الرَّجآءَ»؛(۲)

۱- التحصین فی صفات العارفین مطبوع در حاشیه مکارم الاخلاق، ص ۲۲۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

«این پیش آمدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده) وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان تر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی می شود که عطا شده اجرش از عطا کننده بالاتر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب؛ بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگویید بدون اینکه در حرج مانده باشید. این زمانی است که بلا شما را بگزد چنان که پالان، کوهان شتر را می گزد. چه طولانی و دراز است مدت این رنج و زحمت! و چه دور است این رجا و امیدواری!».

ثالثا: برحسب روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام از کسانی که در این عصر ثابت قدم می مانند، مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداش های بزرگ و درجات بلند وعده داده اند.

از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن، حکایت اسلام آوردن جندل بن جناده بن جبیر ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او خبر داده که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طُوبی لِلصّابِرِینَ فِی غَیْبَتِهِ. طُوبی لِلْمُقِیمِینَ عَلی مَحَبَّتِهِمْ.

أُولآئِکَ الَّذِینَ وَصَفَهُمُ اللّه ُفِی کِتابِهِ وَقالَ: «هُدیً لِلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ». ثُمَّ قالَ اللّه ُتَعالی: «اُولآئِکَ حِزْبُ اللّه ِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّه ِ هُمُ الْغالِبُونَ»؛(۱)

«خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او! خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان. ایشانند آنان که خدا در کتابش آنها را وصف نموده و فرموده است: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است [ایمان می آورند».(۲) سپس فرمود: آنها حزب خداوند (اللّه)اند؛ بدانید حزب اللّه پیروزان و رستگارانند».(۳)

(کلمه الغالبون در مورد این آیه نیامده است).

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام برحسب روایت ابوخالد کابلی از آن بزرگوار، می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ؛ الْقآئِلِینَ بِإمامَتِهِ، الْمُنْتَظِرِینَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ کُلّ زَمانٍ؛ لإِنَّ اللّه َتَبارَکَ وَتَعالی أَعْطاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْاءفْهامِ ما صارَتْ بِهِ الْغَیْبَهُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَهِ الْمُشاهَدَهِ، وَجَعَلَهُمْ فِی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجاهِدِینَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللّه ِ بِالسَّیْفِ، اُولآئِکَ الْمُخْلِصُونَ حَقّا وَشِیعَتُنا

۱- منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

۲- سوره بقره، آیه ۲ و ۳.

۳- سوره مجادله، آیه ۲۲.

صِدْقا، وَالدُّعاهُ إِلی دِینِ اللّه ِعَزَّوَجَلَّ سِرّا وَجَهْرا»؛(۱)

«به تحقیق که اهـل زمـان غیبت او که قائـل به امامت او هسـتند و منتظر ظهور آن حضـرتند، از اهل هر زمان دیگر فاضل ترنـد؛ برای اینکه خـدا آن چنـان خردهـا و فهم هـایی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله مشاهـده و دیـدار گردیـده است و ایشـان را در این زمان به منزله جهادکننـدگان با شمشـیر در پیش روی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله قرار داده است. ایشان حقّا مخلصند و به راستی شیعه ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در پنهان و آشکارند».

در کتاب "محاسن برقی"، سند را به "فیض بن مختار" رسانده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

«مَنْ مـاتَ مِنْکُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِهـذَا الْاءَمْرِ کَمَنْ هُوَ مَعَ الْقآئِمِ فِی فِسْطاطِهِ قالَ: ثُمَّ مَکَثَ هَنِیئَهً، ثُمَّ قالَ: لا بَلْ کَمَنْ قارَعَ مَعَهُ سَیْفَهُ. قالَ: لا وَاللّه ِإِلاّ کَمَنِ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللّه ِصلی الله علیه و آله »؛(۲)

«هر کس از شـما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی منتظر قیام حضـرت مهدی علیه السلام باشد)، مثل کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه آن حضرت باشد.

سپس درنگی کرد و فرمود: نه بلکه مثل کسی است که با او شمشیر زده باشد.

۱- منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

۲- منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۳، ص ۴۹۸.

پس از آن فرمود: نه به خدا سوگند مثل آن کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده باشد».

و از طرق عامه نیز روایات و احادیث در این معنی بسیار است. از جمله از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَأتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ، الصّابِرُ عَلی دِینِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِینَ مِنْکُمْ»؛(۱)

«بر مردم زمانی می آید که از برای صبر کننده بر دینش، اجر پنجاه نفر از شما می باشد (خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب است)».

رابعا: دستور و توصیه فرموده اند که با دعا و درخواست از خداوند متعال برای ثبات قدم و منحرف نشدن از راه راست، ایمان و عقاید خود را در حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را به او بسپارند و از او کمک بگیرند و نیرو بخواهند؛ چون به هنگام امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت کشیده را تکان می دهد، بهترین و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حقّ انسان، استعانت از خدا و ارتباط یافتن با عالم غیبت است که روحیه صبر و شکیبایی انسان را قوی می سازد و او را در برابر ناملایمات ثابت قدم و پایدار می نماید.

۱- کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۳۰۹۷۷.

و لـذا در قرآن مجیـد دسـتور داده شـده که به نمـاز و صبر (که تفسـیر به روزه شـده است) اسـتعانت بجوییـد؛ زیرا این توجّه و استعانت، روح مأیوس و ناامید را امیدوار و شخص زجر کشیده و شکنجه دیده را بر تحمل این امور شکیبا می نماید.

و حاصل اینکه: برای حفظ ایمان، مداومت بر توجّه به خدا و دعا، به خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شـریف ندبه) بسـیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فوایـد آن در حفـظ ارتباط با حضـرت صاحب وقت و سـید و مولی و پیشوا و امام عصر ارواحنا فداه بیش از حدّ تصور است. لذا در کتاب های دعا، دعاهایی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یا اَللّه ُ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلی دِینِکَ».

یکی از دعاهـای معروفی که مؤمنـان و منتظران ظهور در عصـر غیبت آن ولیّ اعظم خـدا عجـل اللّه تعالی فرجه بر آن مواظبت داشـته و در آن از خدای تعالی معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت حجّتش را مسئلت می نمایند، دعای معروف «اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ» است.

ثقه الاسـلام محمّـد بن یعقوب کلینی قـدس سـره که هم زمان با حضـرات نواب اربعه رضوان اللّه تعالی علیهم می زیسـته و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه

است، این دعـا را از حضـرت ابی عبـداللّه امام جعفر صادق علیه السـلام به دو سـند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.

علاـوه بر آن، شـاگرد معروف کلینی، ابوعبـداللّه محمّـد بن ابراهیم نعمانی کاتب کتاب کافی مشـهور به "ابن زینب یا ابن ابی زینب" که از قـدمای محـدثین بزرگ شـیعه می باشد، در کتاب نفیس و معتبر "غیبت" این حدیث را به سـند دیگر نیز روایت نموده است.

همچنین شـیخ اجل محمّد بن علی بن الحسـین معروف به صدوق قدس سـره که در سال ۳۸۱ درگذشته است و صاحب کتاب من لا یحضـره الفقیه، یکی دیگر از کتب اربعه، در کتاب ارزنده "کمال الدین و تمام النعمه" که همواره مورد اسـتناد و اعتماد علمـا و محققیـن بـوده و هست، به سه طریـق دیگر در بـاب "مـا رُوی عن الصـادق جعفر بن محمّـد علیهماالسـلام " این دعـای شریف را روایت کرده است که در این سه کتاب معتبر مجموعا به شش طریق روایت شده است.

لفظ این دعای شـریف بر حسب روایتی که در کافی، مقدم بر حدیث دیگر روایت شده و بر حسب روایت غیبت نعمانی و سـه روایت کمال الدین این است:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَـکَ؛ فَـإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَـکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ، اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَـکَ؛ فَـإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَـکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ. اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

و در روایت دیگر "کافی" که روایت ۲۹ این باب است، متن دعا این است:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَـکَ، فَاِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَـکَ لَمْ أَعْرِفْکَ، اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ، فَاِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ لَمْ أعْرِفْهُ قَطُّ، اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، فَاِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

که معلوم است اگرچه صحّت صدور هر دو متن از امام علیه السلام محتمل و بلکه قابل قبول است؛ امّا متن اوّل که به پنج سند روایت شده معتبرتر و جمله هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم:

«وَإنّا لَاُمَراءُ الْکَلامِ، وَفِینا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَیْنا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»؛(۱)

«و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم که ریشه های آن در ما فرو رفته و شاخه هایش بر ما گسترده شده است».

باید متن فصیح تر و بلیغ تر را صادر دانست.

لذا ما هم در این مقاله متن اوّل را در بحث و تفسیر می گذاریم.

اعتبار سند دعا

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳.

می نماید.(۱) انصافا اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام حاصل است.

علاوه بر آن، بر فرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادلّه سنن عمل می شود؛ امّا به نظر حقیر، سند دعا واجد اعتبار کافی است و خواندن آن به نیت ورود جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حدّ بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن می پردازیم و اعتراف می کنیم که کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح و تفسیر جامع نمود، آن هم کار همه کس نیست و فقط بزرگانی می توانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

۱- و از جمله مؤید صحّت حدیثی که متضمّن این دعاست، این است که در کمال الدین و مصباح المتهجد شیخ صدوق، دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعایی که ما از آن گفتگو می نماییم آغاز شده است، فقط به جای "لم أعرف نبیّک"، "لم أعرف رسولک" فرموده است. این دعا نیز دعای شریفی است که سیّد در "جمال الاسبوع" فرموده است، که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود، پس بپرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعا را شناختیم از فضل خدا جل جلاله که ما را به آن مخصوص گردانید، پس بر آن اعتماد کن.

امّا ضـعیفانی چون مرا، غوّاصـی در این دریای ژرف بیکران و پرواز به این قلّه های بلند علم و معرفت هرگز میسر نخواهد شد. بایـد از خرمن معارف بزرگان و پرورش یافتگان این مکتب کسب فیض بینش و آگاهی نماییم و بدانیم در این مسـیر که عالی ترین سـیرهای کمـالی بشـر وجـود دارد، هرچه جلو برویم و بـا بـال سـعی و خلوص بر قله هـایی بس بلنـد پرواز کنیم، در برابر صاحبـان مراتب عـالی تر ماننـد نوزادی می باشـیم که تازه چشم به دیـدار جهان گشوده و بیرون از محـدوده گهواره و اطاقش جایی را ندیده باشد و در برابر شخصـی که سـفرهای بسیار کرده و دریاها و کوه ها و اقیانوس ها و شهرهای کوچک و بزرگ را دیده و به کرات آسـمانی نیز سـفر کرده، قرار گرفته باشد. با این اعتراف به ناتوانی و قصور و کوتاهی خود، شـرح و تفسـیر دعا را در دو بخش آغاز می نماییم.

بخش اوّل: لغات دعا.

بخش دوم: تفسیر دعا.

در پایان نیز، بحث کلی در فایده دعا خواهیم داشت. ان شاء اللّه تعالی.

لغات دعا

اشاره

بخش اوّل

لغات دعا

۱ اللّه

"اللّه" اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات.

ابن خالویه در "اعراب ثلثین سوره" می گوید:

«اِسْمٌ لا يَنْبَغِی إِلّا لله ِ جَلَّ ثَناؤُهُ»؛

«اسمی است که سزاوار نیست مگر برای اللّه بلندمرتبه».

و در قول خدای تعالی: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّا»(۱) گفته شده است؛ یعنی آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جایی احدی را که اسم او اللّه باشد، غیر از او می شناسی؟؛ یعنی نخواهی شناخت.

پیرامون این اسم، که به تصریح بعضی "اسم اعظم" است و در اینکه مشتق نیست یا مشتق است و مطالب دیگر، علمای بزرگ ادب و لغت

۱- سوره مریم، آیه ۶۵.

و فلسـفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتاب های شـرح اسماء الحسنی و کتاب های لغت و تفسیر و شرح ادعیه فرموده انـد، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسـی های عمیق را همان کتاب ها کافی و وافی است.

فقـط در اینجا اجمالاً می گوییم: "اللّه"، که از آن تعبیر به اسم جلاله می شود، دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صـفات کمال، مثـل علم و قـدرت و تفرّد و وحـدت؛ بنـابراین یـک مسّـمی بیشتر نخواهـد داشت و این دلالـت بر تفاوت نمی کنـد و این لفظ مقدّس مشـتق باشد یا غیر مشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعیّنی باشد یا تعیینی. و در هر صورت این لفظ دلالت بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسـماء حسنی، اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد، در نظر نیست مگر در مثل «هو» این ادّعا بشود.

راغب می گویـد: اصل "اللّه"، اله است که همزه اش حـذف شـده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سـپس مثل ابن خالویه به آیه شریفه «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّا» استشهاد نموده است و بنابر آنکه مشتق باشد، چنان که از بعضی روایات نیز استفاده می شـود، در اینکه اصـل "اللّه" اله بـوده است، اختلافی نیست. هرچنـد در اینکه همزه آن حـذف شـده و به جـای آن الف و لام آورده شـده است، یا اینکه الف و لام بر آن داخل شده و الف اصـلی آن حذف شده است. و به عبارت دیگر: در اینکه الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیر قیاس است،

اختلاف است. چنان که در سرّ قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحث های ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقه مندان می توانند آنها را در کتاب های نحو و ادب مطالعه فرمایند.

و در اصل اشتقاق "اله" نیز چند وجه فرموده اند:

وجه اوّل: اینکه اصل آن از «اَلَه» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنسی است بر هر معبودی که به حقّ یا باطل عبادت شود؛ اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت "اللّه" معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین. یا اینکه به ربوبیت آن و اتّصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.

پس به عکس آنچه که فرقه گمراه وهابیه و ابن تیمیه و پیروانش گمان کرده اند که کلمه توحید فقط دلالت بر توحید الوهیت و نفی شرک در معبودیت دارد و نفی شرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضرت احدیت دلالت دارد؛ زیرا شرک در الوهیت و معبودیت، همچنان که گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شی ء وجود تنزیلی خدا در عبادت او است، حاصل می شود. گاه هم به عقاید باطل دیگر مثلاً- چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و اماته و احیا شریک خدا دانستن واقع می شود. پس وقتی گوینده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنان که نفی معبودی را که مشرک در عبادت به واسطه اعتقاد فاسدی آن را می پرستد، می نماید، معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسطه

اعتقادی از رقم دوم می پرستد، نیز نفی می نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنها است و چون موارد شرک در عبادت و پرستش ظهور پیدا می کند، از این جهت نفی آن شده و با نفی لازم نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیر خدا می گردد) نیز می شود.

بنابراین چنان نیست که کلمه توحید فقط شرک در الوهیت را به معنایی که وهابی ها می گویند و مجامع با توحید ربوبیت می شمارند نفی نماید و به نفی شرک در ربوبیت ارتباط نداشته باشد؛ بلکه وقتی معبود غیر او را نفی کردیم، هرگونه شریکی را هم برای او نفی نموده ایم و این در صورتی است که "اللّه" از "اله" (به فتح فاء و عین) مثل "عبد" لفظا و معنا باشد و الاّ برحسب اشتقاقات دیگر، این توهم وهابی ها که می خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعواهای باطل دیگر خود قرار دهند، بطلانش به صراحت معلوم است.

وجه دوم: این است که "اللّه" مشتق از "اَلِه" بر وزن علم (به فتح فاء و کسر عین) به معنای "تحیّر" است؛ چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْما»؛(۱)

«خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه هست و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست».

۱- سوره طه، آیه ۱۱۰.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«کَلَّ دُونَ صِفاتِهِ تَحْبیرُ الصِّفاتِ وَضَلَّ هُناکَ تَصاریفُ اللُّغاتِ»

و نیز از آن حضرت روایت است که:

«کَلَّتِ الْاَلْسُنُ عَنْ غایَهِ صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ کُنْهِ مَعْرِفَتِهِ».

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت مولی علیه السلام است:

کَیْفِیَّهَ الْمَرْءِ لَیسَ الْمَرْءُ یُدْرِکُها فَکَیْفَ کَیْفِیَّهُ الْجَبّارِ فِی الْقِدَمِ

هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ الْاَشْیآءَ مُبْتَدِعا فَکَیْفَ یُدْرِکُهُ مُسْتَحْدِثُ النَّسَمِ گفتم: همه ملک حسن سرمایه تو است خورشید فلک چو ذره در سایه تو است

گفتا: غلطی زمانشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده ای پایه تو است

و بنابر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر و بی نیاز از بیان است.

وجه سوم: اینکه مشتق از "وله" است و بنابراین اصل "اله" هم "وله" است که واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت

"اله" گویند که هر مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به او است، چنان که می فرماید:

«كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ».(۱)

و نیز می فرماید:

«وَإِنْ مِن شَیْ ءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛(۲)

«موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت او است ولیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید».

و نیز می فرماید:

«إِنّا للّه ِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»؛(۳)

«ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد».

و در آیه دیگر فرمود:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعا وَكَرْها وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»؛(۴)

«هرچه در زمین و آسمان است، خواه ناخواه مطیع فرمان خدا است و به سوی او رجوع خواهند کرد».

و از این جهت است که بعضی گفته اند: «اللّه مَحْبُوبُ الْأَشْيآءِ كُلِّها».

و این منافات ندارد که بعضی از افراد انسان به سبب برخی کاستی ها

۱- سوره نور، آیه ۴۱.

۲- سوره اسراء، آیه ۴۴.

۳- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۴- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

از او منصـرف می شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می جویند. با این حال، در سیر کلی، همه به سوی او می روند و بازگشت همه به سوی او است.

«فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»؛(۱)

«پس منزه و پاک است خـدایی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت او است و همه شـما به سوی او رجوع خواهید کرد».

و در لسان العرب است که:

مَعْنی وَلاهٌ: أَنَّ الْخَلْقَ یُولِهُونَ فِی حَوآئِجِهِمْ؛ أَیْ یُضَرِّعُونَ إِلَیْهِ فِیما یُصِیبُهُمْ وَیَفْزَعُونَ إِلَیْهِ فِی کُلِّ ما یَنُوبُهُمْ».

وجه چهارم: این است که از "اَلَه یَلوهُ لیاها" به معنای "احتجب" و مشتق باشد؛ چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول و ابصار بوده و دیده نمی شود. در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

«لا تُدْرِکُهُ الْاءَبْصارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْاءَبْصارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ»؛(۲)

«او را هیچ چشمی درک ننماید، و حال آن که او بینندگان را مشاهده می کند و لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است».

و اسم "الباطن" نیز بر آن دلالت دارد. و در حدیث است:

۱- سوره یس، آیه ۸۳.

۲- سوره انعام، آیه ۱۰۳.

«إِنَّ اللّه َ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَما احْتَجَبَ عَنِ الْاءَبْصارِ، وَإِنَّ الْمَلاَءَ الْاءَعْلی يَطْلُبُونَهُ كَما تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ»؛

«خداوند متعال از عقل ها محجوب و پنهان است، چنان که از بصرها و چشم ها محجوب و پنهان است و به درستی که ملأ اعلی و فرشتگان بالا او را طلب می کنند، همچنان که شما طلب می نمایید».

بنابراین، این وجه و وجه سوم نیز دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر است.

وجه پنجم: این است که از "أله إلی فلان" مشتق است؛ یعنی به او سکون و آرام گرفت، به این جهت که عقول به او آرامش می یابد. و جهان بینی اهل توحید به شناخت او باوربخش و موجب اعتماد می گردد و دل ها به یاد او اطمینان پیدا می کند، چنان که می فرماید:

«أَلا بِذِكْرِ اللّه ِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛(۱)

«آگاه باش تنها با یاد خدا دل ها آرام می گردد».

و در دعای عرفه است:

«ماذا فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ وَماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ»؛

«چه چیزی را گم کرد کسی که تو را پیدا کرد و چه چیزی را پیدا کرد کسی که تو را گم کرد؟»

۱- سوره رعد، آیه ۲۸.

وجه ششم: اینکه "اله" مشتق از "أَلِه" (به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه جستن و پناه گرفتن باشد. و به خدا از این جهت "اله" گویند: پناه حقیقی و مفزع همه است. بنابراین، این وجه و وجه پنجم نیز کلمه توحید مطلق شریک را نفی می نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق "اله" فرموده اند.

و امّا "اللّهمّ"؛ در چگونگی ترکیب آن فرموده اند: معنای آن "یااللّه" است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض آن میم مشدّد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنان که تاء قسم به آن اختصاص دارد.

و فرّاء گفته است: اصل "اللّهمّ"، "یا اللّه آمنّا بالخیر" است، یعنی ای خدا قصد کن ما را به خیر. ولی قول اوّل ارجح و اقوی است.

۲ عرفان و معرفت

معرفت و عرفان؛ ادراک شی ء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز، که اخصّ از علم می باشد؛ زیرا علم مطلق ادراک است و به تفکّر در خود شی ء نیز حاصل می شود. به عبارت دیگر می توان گفت: معرفت اعم است؛ زیرا علم ادراک حقیقت شی ء است و معرفت ادراک شی ء است؛ خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار.

و بنابر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شی ء یا آثار و وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» را این گونه می توان تفسیر نمود: هرکس شناخت حقیقت نفس خود را

که مرکب و محتاج و دارای سایر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزه است، می شناسد؛ پروردگار خود را که از این صفات و صورت عرفان اوّل، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شی ء و به چیزهایی است که از او سلب می شود و خارج از حقیقت ذات او است.

و می توان تفسیر نمود: هرکس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیر مستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که صانع و خالق و مالك و آفریننده و هستی بخش او است، به بی نیازی و کمال و سایر صفات جلال و جمال می شناسد که بنابراین وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء حدیث به معنای عرفان آثار و تفکّر در آثار و اوصاف نفس و رب حاصل شده و به معرفت حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد.

و می توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی توان شناخت و درك آن میسّر نیست، پروردگار خود را نیز می شناسد به اینکه حقیقت وجود و کُنه ذاتش از دسترس ادراك بیرون است و بنابر این وجه نیز، معرفت به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبّر در آثار حاصل شده است. و در این معنی شاعر می گوید:

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

و می توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد که در اداره

تمام اموری که مربوط به او است از جسم و روح یگانه است و تمام اعضا و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می گشت، می فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کاینات مختل و همه تباه می شوند؛ لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی شریکی می شناسد. بنابراین وجه نیز عرفان به غیر حقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبّر در آثار حاصل شده است.

و تفسیر دیگر این است: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانایی و علم و ادراک است هرچند محدود می شناسد آن کسی که او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است، خود دارای تمام صفات کمالیه است؛ زیرا بدیهی است که «فاقد شی ء معطی آن خواهد بود» و نیازمند، کسی را بی نیاز نخواهد کرد.

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و نیز به تدبّر و اندیشه می شناسد که این صفات را خودش به خودش نداده، چنان که خودش را خودش نیافریده است، پس می شناسد که بخشنده، هرچه از هستی و صفات جمال و جلال دارد، از خودش می باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است. بنابر این وجه نیز، عرفان در هر دو جزء به تدبر در آثار فراهم می شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می توان بیان کرد، نیز از این

دو قسم خارج نیست؛(۱) که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبّر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبّر در اندیشه آثار آن.

امّا معرفت "ربّ" بنابر تمام وجوه، به تـدبّر در آثار حاصل می شود. لـذا گفته می شود: فلان کس خدا را می شـناسد. و گفته نمی شود: خدا را می داند؛ چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار او است، نه به اندیشه در ذات او.

و از سوی دیگر گفته می شود: خدا فلان چیز را می داند. و گفته نمی شود: خدا فلان چیز را می شناسد؛ زیرا معرفت بر علمی اطلاق می شود که وصول به آن با تفکّر باشـد و خدا از آن منزه است؛ بلکه علم خدا حضوری و بدون سابقه تفکّر و اندیشه و غیر مسـبوق به جهل و عدم است. گفته نشود: اگر معرفت باید مسبوق به تفکّر و تدبّر در آثار شی ء باشد، پس اینکه گفته می شود: معرفت اللّه فطری است، و در قرآن مجید می فرماید:

«أَفِی اللّه ِ شَکٌّ فاطِرِ السَّموَاتِ وَالْأَرْضِ»؛(۲)

«در وجود خدا که فاطر آسمان ها و زمین است، شکی نیست».

و در آیه دیگر می فرماید:

«وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللّه »؛(۳)

۱- وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده انـد، می توانیـد در کتـاب «مصـباح الفلاـح» یـا «نفـایس العرفـان» که هر دو از تألیفات مرحوم آیت اللّه پدر نگارنده این رساله است مطالعه فرمایید.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

۳- سوره لقمان، آیه ۲۵.

«و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرده است، هرآینه می گویند: خدا».

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری از قرآن مجید، مثل آیه:

«فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفا فِطْرَتَ اللّه ِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها»؛(۱)

«به جانب آیین اسلام روی آور و پیوسته از دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن».

و از احادیث شریفه استفاده می شود که: معرفت خدا و رسول و امام فطری است و نیاز به تدبّر ندارد.

مقصود از اینکه گفته می شود: دین فطری است، به یکی از دو معنا است: یکی اینکه دین بر بشر تحمیل نشده؛ بلکه با فطرت او موافق است و حرکت در مسیری است که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند، از آن سرباز نزده و ابراز تنفر نمی نماید و دین حاجت فطری او را بر می آورد.

مثلاً فطرت بشر خواهان عدالت و راغب و مشتاق به خیر و احسان است. از این جهت هرچه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی نماید. و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد، از این گونه پیشنهادها استقبال می کند.

۱- سوره روم، آیه ۳۰.

همچنین چون نیاز به خداپرستی در فطرت بشر است و انسان احساس می کند که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه ای که غنای مطلق و بی نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیر متناهی باشد، خود را متّصل و متّکی نماید. او کسی را می خواهد که بتواند حوایج او را برآورد و او را در شداید و سختی ها یاری دهد و یاد او آرام بخش روح و روانش باشد.

بشر بالذات خود را گمراه می بیند و هستی و تمام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می بیند و می خواهد به مرکزی که بر تمام کاینات حکم فرما و مسلط و محیط بوده و پناه گاه او از این خطرات باشد، اتّکا و اعتماد کند؛ لذا وقتی دین را به مفهوم صحیحش، که برآورنده این تمایلات فطری است، به او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می کند؛ زیرا همان چیزی است که او می خواهد. این معنا از فطری بودن دین با اینکه می گوییم: معرفت خدا به اندیشه در آثار بدون تفکّر در ذات حاصل می شود، منافات ندارد.

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می نماید و از قضایایی است که اگرچه محتاج به قیاس و برهان است؛ امّا قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است، چنان که گفته اند: «قَضایا قِیاساتُها مَعَها» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضیه که "عدد چهار زوج است" فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که

عـدد چهـار قابل انقسام به دو عـدد متساوی است و هر عـدد قابل انقسام به دو عـدد متساوی، زوج است، پس عـدد چهار زوج است.

یا در همین مسأله "معرفت اللّه" می گوییم: این قضـیه که "عالم، خدا و آفریننده دارد" فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عـالم حـادث و پدیـده است و هر حادث و پدیـده، آفریننـده و پدیدآورنـده دارد، پس عالم آفریننـده دارد.

یا می گوییم: "عالم ناظم غیبی و نامرئی دارد" فطری است؛ زیرا دلیل آن از آن جـدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان اسـت که عـالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشـته باشـد، نظم دهنـده دارد، یا هر نظم و حسابی ناظم دارد. پس عالم ناظم دارد، یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.

بنـابراین، فطری بودن دین به حسب اصـطلاحات اهل معقول و منطق این است که: دلایل یک قضـیه ای که مورد تصـدیق قرار می گیرد، با خود او باشـد. و این اصـطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیا تعلق نمی گیرد و به شـناخت اموری مربوط است که با تفکّر و اندیشه در آثار آنها شـناخته می شوند، منافات ندارد؛ زیرا قضـیه فطری هر گاه با آثاری که با موضوع آن قضـیه فطری ارتباط داشـته باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شـناخت آن قضـیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

و بالاخره سومین معنا برای فطری بودن دین، این است که: انسان

خود به خود و ناخودآگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد، به سوی خدا متوجّه می شود و در فرصت هایی دلش به سوی خدا کشیده شده و به یاد او می افتد. حتی مکرر شنیده و دیده شده است افرادی که در الحاد و زندقه بسیار متعصب و در عناد و لجاج با اهل توحید سخت استوار بودند، در طی جریان ها و حوادثی که در زندگی آنها روی داد، ناخودآگاه به سوی خدا متوجّه شدند، یا عملیات و کارهایی از آنها سر زد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست.

از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاری ها، وقتی انسان امیدش از همه جا بریده و قطع شود، دلش به سوی او متوجّه می شود، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتيكُمْ عَذابُ اللّه ِ أَوْ أَتَتْكُمُ السّاعَةُ أَغَيْرَ اللّه ِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صادِقِينَ * بَلْ إِيّاهُ تَدْعُونَ»؛(۱)

«بگو آیا می بینید اگر عذاب خدا یا روز قیامت برای شما آمد آیا غیر خدا را می خوانید اگر شما راستگو باشید * بلکه او را می خوانید».

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، همین معنی بیان شده است. برحسب این حدیث، شخصی از امام صادق علیه السلام درباره خدا سؤال نمود، حضرت در پاسخ او فرمود:

۱- سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱.

«هَلْ رَکِبْتَ سَفِینَهَ قَطُّ»؛

«آیا هرگز سوار کشتی شده ای؟»

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است در حالی که کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجّه شد به اینکه شیئی از اشیا هست که بتواند تو را از ورطه ای که در آن افتاده ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود:

«ذلِکَ الشَّیْءُ هُوَ اللّه ُالْقادِرُ عَلَی الْاءِنْجآءِ حِینَ لا مُنْجِی، وَعَلَی الْاءِغاثَهِ حَیْثُ لا مُغِیثَ»؛

«این شی ء آن خدایی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی که نجات دهنده ای نیست، و توانا به فریاد رسیدن است هنگامی که فریاد رسنده ای نیست».

و چه نیکو سروده است در این معنا، مرحوم آیت اللّه والد قدس سره در گنج دانش:

شناسایی حقّ امری غریزی است در این نکته حکم عقل طبیعی است

اگر افتی به دام ابتلایی به جز او از که می جویی رهایی

باری از جمله فرق های معرفت و علم این است که فرموده اند: ضدّ معرفت انکار است، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّه ِ ثُمَّ یُنکِرُونَها»؛(۱)

«نعمت خدا را شناخته، سپس انکار می کنند».

و می توان گفت: این هم اِشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است، به آنچه که به آن تعلق می گیرد، جهل مطلق ندارد. لذا اگر آن را نفی کرد، انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است این دو لفظ به گونه های دیگر استعمال می شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما برشمردیم؛ بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی های دقیق تر به نکات بیشتر می رسیم.

چنان که از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم، معنا و تفسیر بعضی از احادیث، مثل حدیث معروف «أَعْرِفُوا اللّه َ بِاللّه ِ» مکشوف می گردد.

از پیرزنی پرسیدند: خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخی که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک در حرکت است. و لذا گفته اند: «عَلَیْکُمْ بِدِینِ الْعَجائِزِ».

۱- سوره نحل، آیه ۸۳.

بلی در طبع هر داننده ای هست که با گردنده گرداننده ای هست

از آن چرخک که می گرداند آن پیر قیاس چرخ گردون را همی گیر

اگرچه از ازل یابی درستش نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجوزه، عـارف گفته می شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهـان حرکت را بـا تفصـیل و کشف حرکاتی که کل جهـان و اعضـا و اجزای آن را به این شـکل درآورده، از حرکـات اتمی تـا کهکشـانی و بالا-تر و حرکت جوهری با قوی ترین تقریر علمی بیـان می نمایـد و هیـچ چیز و هیـچ موجود را در این عـالم از حرکت؛ بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی بینـد و از تماشـای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و درک آنها سـرمست معرفت و سـرشار از لـذّت معنوی و عرفانی می شود، همه عارفند و همه او را می طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می گوید:

«ما رَأَیْتُ شَیْئا إِلّا وَرَأَیْتُ اللّه َ قَبْلَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم».

و هم آنکه می گوید:

«ما رَأَیْتُ شَیْئا إِلّا وَرَأَیْتُ اللّه َ بَعْدَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم».

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می کند و فریاد می زند:

«ما رَأَیْتُ شَیْئا سِوَی اللّه ِ»؛

«چیزی را ندیدم به جز خدا».

امّا در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف صورتان مجازی که ریاضات حقّه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع و غیر وارده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم کننده و تعالیم افراد منحرف را به جای تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می دانند و می خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند، عارف نمی گویند؛ بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیا و اوصیا که اولیای مسلّم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حدّ متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

۳ نفس

اشاره

نفس در لسان عرب و کتاب و سنّت و اشعار و بیانات فارسی

و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که به بعضی از موارد آن اشاره می شود.

۱ معنی اوّل این است که نفس گفته می شود و از آن، حیثیت و ناحیه وجود انسان قصد می شود که اگر کنترل نشود و عقل با کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حدّ اعتدال بین افراط و تفریط نگاه ندارد، سبب شقاوت و سقوط انسان می گردد، باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب ماندگی و تنبلی دارند به پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان بازدارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرایز گوناگون او مثل غریزه شهوت، غضب، حبّ نفس، حبّ جاه و سایر میل ها و غرایز است، اگرچه همه را تحت سه قوّه "شهویه و غضبیه و واهمه" می شمارند، وجود انسان، میدان عملیات این غرایز و تنازع آنها است و به این ملاحظه، "نفس در برابر عقل" گفته می شود.

در قرآن مجید می فرماید:

«وَأَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی * فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی»؛(۱)

«هرکس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد (مقام

۱- سوره نازعات، آیه ۴۰.

رب) بترسد و نفس را از هوا و هوس بازدارد، به تحقیق که بهشت جایگاه او است».

هوایی که در این آیه ذکر شده، ظاهرا همان هوای نفس و تأثیر غریزه زیاده طلبی بشر در غرایز دیگر است. زیاده جویی های نفس در اعمال غرایز و میل او به خوش گذرانی و عیش و تن پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن بازداشت و در این راه انسان باید تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرایز را در خود بمیراند، و معنی «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را در خود حاصل سازد.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند، فرمود:

«رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهادِ الْاَصْغَرِ وَبَقِیَ عَلَیْکُمُ الْجِهادُ الْاَکْبَرُ»؛(۱)

«از جنگ و جهاد کوچک برگشتید و حال آنکه جهاد بزرگ تر برای شما باقی است».

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یار و مددکار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند.

و چه بسا انسان گمان کند که نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، در حالی که همین گمان، از تسویلات و اغوائات نفس است

۱- کافی و وسایل الشیعه، باب جهاد نفس.

و چنان نفس او را در معرکه های مختلف مغلوب می نماید که بسا جبران آن شکست به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو به دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سر است و هر سری از ثری بگذشته تا تحت الثری

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مددکار او در سلوک طریق کمال و سیر الی اللّه خواهد شد و از سوی دیگر: اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلک و وحشتناک از او می نماید و هرچه بیشتر به تقاضای او توجّه کند، تقاضاهای خطرناک او بیشتر می شود.

النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذا رَغَبْتَها وَإِذا تُرَدُّ إِلی قَلِیلٍ یَقْنَعُ

باری چه بسیار قهرمانان و زورمندان که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی ضعیف، خوار و ذلیل می باشند.

مردی، گمان مبر که به پنجه است و زور کتف با نفس اگر برآیی دانم که شاطری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد ای بی هنر بمیر که از گربه کمتری

و از بهترین اشعاری که وضع نفس و چگونگی موضع گیری در برابر آن را تشریح می کند، این اشعار "بوصیری" در قصیده معروف به "بُرده" است.

النَّفْسُ كَالطِّفْلِ إنْ تَهْمَلْهُ شَبَّ عَلی حُبِّ الرِّضاعِ، وَإِنْ تَقْطُمْهُ يَنْفَطِمُ

كَمْ حَسُنَتْ لَذَّهً لِلْمَرَّهِ قاتِلُهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِی الدَّسَمِ

وَخالِفِ النَّفْسَ والشَّيْطانَ وَاعْصُمْها وَإِنْ هُما مَحْضاكَ النُّصَحِ فَاتَّهِمْ(۱)

در حديث است:

«جاهِدْ هَواكَ كَما تُجاهِدُ عَدُوَّكَ»؛(۲)

«با هوای نفست بجنگ كما اينكه با دشمنت جنگ می كنی».

از اين حديث و بعضی احاديث ديگر استفاده می شود كه نفس به خودی خود مذمّتی ندارد؛ بلكه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرار ندادن او، مذموم و خطرناك است.

چنان كه در نهج البلاغه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت است:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنانِ اتِّبَاعُ الْهَوی وَطُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوی فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِی الْآخِرَةَ»؛(۳)

۱- نفس مانند كودك است كه اگر او را از شير بازگيری، باز گرفته می شود. چه بسا نيك جلوه می كند برای آدم لذتی كه كشنده او است، از آن جهت كه نمی داند سمّ در چربی است. و مخالفت كن نفس و شيطان را و نافرمانی كن آنها را و اگر تو را خالصانه خيرخواهم نمايند، آنها را متهم بشمار.

۲- كافی و وسايل، باب جهاد با نفس.

۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴۲.

«همانا ترسناک ترین چیزی که من برای شما می ترسم، دو چیز است: تبعیت هوی و هوس و طولانی کردن آرزوها، که تبعیت هوا و نفس از حقّ جلوگیری می کند و طولانی کردن آرزوها آخرت را به باد فراموشی می سپارد».

۲ معنی دوم این است که گاهی نفس گفته می شود و از آن، یکی از حالات و شؤون مختلف آن قصد می شود؛ مانند "نفس اماره" که صاحب خود را به بدی امر می کند، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَما أُبَرِّئُ نَفْسِیآ إِنَّ النَّفْسَ لَاَءَمّارَةٌ بِالسُّوآءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبِّیآ»؛(۱)

«تبرئه نمی کنم نفس خود را، به تحقیق که نفس هر آینه بسیار امر کننده به بدی است، مگر آنچه را که خدا رحم کند».

اگر الف و لام در کلمه "النفس" برای جنس یا استغراق باشد؛ ظاهر آن این است که جنس نفس یا هر نفسی امّاره به سوء است؛ امّا با توجّه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر راه صواب است، این احتمال مردود است، چنان که در حدیث است: امام زین العابدین علیه السلام در برابر این سخن حسن بصری که گفت:

«عَجِبْتُ لِمَنْ نَجا کَیْفَ نَجا»؛

«تعجب دارم از کسی که نجات یافت، چگونه نجات یافت».

۱- سوره یوسف، آیه ۵۳.

فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ»؛

«تعجب دارم از کسی که هلاک گردید چگونه (و چرا) هلاک گردید».

سخن حسن بصری بر این مبنا است که: سیر عادی هرکسی به سوی هلاکت است، لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است؛ ولی رهنمود امام علیه السلام این است که مسیر عادی هرکسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است؛ لذا اگر کسی نجات یافت، جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با وسایل و نعمت هایی که در اختیار دارد و می تواند از همه، در سیر الی اللّه تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و با این همه هدایت های فطری و عقلی و شرعی هلاک گردد، این هلاکت جای تعجب است.

بنابراین ظاهرا الف و لام در کلمه "النفس" برای عهد است و مقصود همان نفس امّاره است و مراد از نفس امّاره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی او است و در روایاتی که در مذمّت نفس رسیده، مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد با آن رسیده یا مستقیما به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشگیری هایی را پیشنهاد می نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعّال تر شود.

مقامات چهارگانه ای که علمای اخلاق با استفاده از راهنمایی های

قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام طی آن مقامات را توصیه نموده اند، یا خط جهاد با نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات، عبارتند از: "محاسبه" و "مشارطه" و "معاتبه" و "معاقبه"، چنان که در احادیث نیز وارد شده است:

«حاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسِبُوا، وَزِنُوها قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا، وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْاَکْبَرِ»؛(۱)

«محاسبه نمایید خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز قیامت قرار بگیرید، و بسنجید آن را پیش از آن که سنجیده شوید و برای حساب روز قیامت آماده گردید».

و در روایات است: شخصی از بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و سپس قربانی نمود، قربانی او مقبول نشد. نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت:

«مآ أُوتِیتُ إِلاّ مِنْکَ وَمَا الذَّنْبُ إِلاّ لَکَ»؛

«به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر برای تو».

به او خطاب شد: توبیخی که به نفس خود کردی، از عبادت چهل ساله ات بهتر است.

و در "مشارطه" می توان نذر زجر از گناه را مثال آورد، چنان که در "معاقبه" نیز می توان به کفارات استشهاد نمود.

۱- کافی و وسایل، باب جهاد اکبر.

باری از نام های دیگری که نفس به مناسبت شؤون و حالات دیگر دارد؛ یکی "نفس لوامه" و دیگری "نفس مطمئنّه" است.

نفس لوّامه

"نفس لوّامه" عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت می شود، ملامت می نماید.

و این از علایم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و پشیمان نگردد، به حکم:

«مَنْ لَمْ یَنْدُمْ عَلی ذَنْبٍ ارْتَکَبَهُ فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ»؛(۱)

«کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده مؤمن نیست».

و اگر پشیمان شود، لازمه آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است.

و نیز در روایت است: مؤمن گناه خود را مانند صخره و سنگ بزرگی می بیند که می ترسد بر او فرود آید، و منافق گناه را مثل مگسی می بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَری ذَنْبَهُ کَأَنَّما صَخْرَةٌ یَخافُ أَنْ تَقَعَ عَلَیْهِ، وَإِنَّ الْکافِرَ لَیَری ذَنْبَهُ کَأَنَّهُ کَذُبابٍ مَرَّ عَلی أَنْفِهِ».(۲)

۱- کافی و وسایل، باب توبه.

۲- مکارم الاخلاق، چاپ قدیم، ص ۲۵۷، فصل ۵، وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به اباذر.

و این نفس لوّامه همان نفسی است که در قرآن مجید می فرماید:

«وَلآ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ»؛(۱)

«نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است».

به هر حال از آیات و روایات، مدح نفس لوامه استفاده می شود و صاحب چنین نفسی باید آن را علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر و غنیمت بداند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

نفس مطمئنّه

"نفس مطمئنه" نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف اهل تقوی می فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّهُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فِیها مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنّارُ

کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فِیها مُعَذَّبُونَ»؛(۲)

«پرهیزکاران نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند».

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (برحسب بعضی روایات حارثه بن مالک انصاری نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست.

۱- سوره قیامت، آیه ۲.

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شؤون ممتاز نفس است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از شؤون آن، رضا و تسلیم و توکّل و تفویض است که شرح آن در اینجا اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می شود.

این مقام است که به موجب قرآن مجید، صاحبش به خطاب:

«یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعِیآ إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً * فَادْخُلِی فِی عِبادِی * وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛(۱)

«ای نفس قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت بازآی که تو خشنود (به نعمت های ابدی او) و او راضی از (اعمال نیک) تو است، بازآی و در وصف بندگان خاص من درآی و در بهشت (رضوان) من داخل شو».

سرافراز می شود، چنان که در کافی است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد:

«هَلْ یَکْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلی قَبْضِ رُوحِهِ»؛

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می شود».

فرمود: لاـ واللّه؛ نه به خدا سوگند! به تحقیق وقتی ملک الموت برای قبض روح او می آید، جزع و بی تابی می کند. ملک الموت به او می گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می گوید: نگاه کن! نگاه می کند انوار محمّد صلی الله علیه و آله

۱- سوره فجر، آیه ۲۷ ۳۰.

و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام را می بیند. ملک الموت به او می گوید: اینها هستند رفقای تو در بهشت، در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوشایندتر نیست.

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنان که یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سیّد الشهداء حسین علیه السلام که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا، از آغاز تا پایان، بر سر موضع الهی خود ایستاد و مصایب جانکاه، که شجاع ترین و دلاورترین افراد را سست می نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا سوره فجر که این آیه: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ...» آخرین آیه آن است، به نام آن حضرت نام گذاری شده است. و در روایت است:

«اِقْرَؤُوا سُورَهَ الْفَجْرِ فِی فَرائِضِکُمْ وَنَوافِلِکُمْ؛ فَإِنَّها سُورَهُ الْحُسَیْنِ علیه السلام »؛(۱)

«بخوانید سوره فجر را در فریضه ها و نافله هایتان؛ زیرا آن، سوره حسین علیه السلام است».

۳ سومین معنای نفس، ذات شی ء و خود شی ء است، مثل اینکه در قرآن مجید می فرماید:

۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق (ثواب قراءه السور).

«سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَفِی أَنفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛(۱)

«ما آیات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً روشن می گردانیم تا آشکار شود که آن حقّ است».

و همچنین می فرماید:

«وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ»؛(۲)

«آیا در خودتان به چشم بصیرت نمی نگرید».

و مثل "نفسک" در همین دعای معرفت.

گفته نشود: این معنا با اضافه آن به ضمیر مخاطب یا غایب یا ضمیر نفس یا ظاهری که به معنی آنها باشد، منافات دارد؛ زیرا علتش این است که در اینجا، فایده اضافه این است که نفس مضاف الیه مقصود است و در واقع این اضافه، تعیین کننده نفس می شود و آن را از اطلاقی که دارد خارج می نماید و به این اعتبار، دوئیت بین مضاف و مضاف الیه حاصل است، مثل اینکه می گوییم: خود شما، و شخص شما.

۴ چهارمین معنای نفس، روح و جان است، چنان که در این آیه است:

«اللّه ُیَتَوَفَّی الْاءَنفُسَ حِینَ مَوْتِها وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها»؛(۳)

۱- سوره فصلت، آیه ۵۳.

۲- سوره ذاریات، آیه ۲۱.

۳- سوره زمر، آیه ۴۲.

«خدا وقت مرگ، ارواح را می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده در خواب روحش را می گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است:

نَفْسِی عَلی زَفَراتِها مَحْبُوسَةٌ یا لَیْتَها خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَراتِ

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می گوید:

«وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ»؛

«قسم به خدایی که جانم در دست او است».

۴ نبیّ و نبوّت

راغب می گوید: "نبوّت" سفارت بین خدا و بین خردمندان از بندگان او برای برطرف کردن علّت آنان در امر معاش و معاد است. و نبی را برای اینکه خبر دهنده است به آنچه عقل های پاک به سوی آن آرام می گیرند، "نبیّ" می گویند. و صحیح است که فعیل به معنی فاعل باشد؛ یعنی خبردهنده، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«نَبِّئْ عِبادِیَ أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛(۱)

«(به پیامبر گفت:) بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم».

۵ رسول

"رسول" به معنای فرستاده و پیام بر و پیام آور است، و چنان که راغب می گوید: گاه به سخن و پیامی که برده می شود، رسول گفته می شود،

۱- سوره حجر، آیه ۴۹.

چنـان که بر شخصـی که رسالت را تحمل می کنـد نیز رسول گفته می شود و رسول و رُسُل بر انبیا و ملائکه اطلاق می شود و بر کسی که برای انجام کاری فرستاده شده باشد، نیز رسول گفته می شود، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا يُفَرِّطُونَ»؛(۱)

«رسولان ما او را می میرانند و در قبض روح آنها هیچ تقصیری نخواهد کرد».

و موارد اطلاقات آن، اعم است از امری که رسول برای آن ارسال شـده محبوب کسانی باشد که به سوی آنها فرسـتاده شده یا مکروه آنها باشد.

بنـابر آنچه گفته شـد، می توان گفت: فرق نبی و رسول این است که در مفهوم نبی، رسـالت و پیام آوری نیست، نه به این معنا که نبی، رسول نباشـد؛ بلکه شخصـی را رسول و نبی می گوینـد؛ از این لحاظ که خبر دهنـده و خبر داده شده از خدا و حقایق غیبی و احکام و اموری است که به او وحی می شود، به او نبی می گوینـد. و از لحاظ اینکه فرسـتاده و حاصل رسالت و مأمور به تبلیغ است، به او رسول گفته می شود. بنابراین ممکن است در قسمتی از خبرهایی که می دهد پیام آور نباشد و خبردهنده و نبیّ باشد، مثل بسیاری از خبرهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در

۱- سوره انعام، آیه ۶۱.

غیر قرآن مجید از گذشته و آینده و امور غیبی و اوضاع بهشت و جهنم و صنوف فرشتگان و امثال آن داده اند، که این خبرها به عنوان پیام از سوی خدا برای مردم بیان نشده؛ بلکه خبرهایی است که پیام آور از سوی خدا و شخصی که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارد، از آن خبر می دهد.

امّا رسالت همه جا با نبوّت توأم است و به همان حیثیتی که رسالت اطلاق می شود، نبوّت هم اطلاق می گردد و وجه صحّت حمل رسول، وجه صحّت حمل نبی بر صاحب رسالت می باشد. بنابراین مفهوم نبی و نبوّت اعم از رسول و رسالت است؛ امّا لزومی ندارد که مثل اعم و اخص مطلق، اعم دو مصداق داشته باشد؛ بلکه می توان گفت: نبی و رسول مصداقا واحدند و نبی بر غیر رسول اطلاق نمی شود، هرچند اطلاق آن بر رسول به لحاظ جهتی است که اعم از رسالت است.

و اگر این جهت را که نبی و رسول مصداقا واحدند، قبول نکنیم و گفته شود: چون بر بعضی از انبیای بنی اسرائیل با اینکه رسالت و پیامی برای قوم نداشتند، نبی اطلاق شده است، بنابراین هر رسولی نبی است و هر نبیّ ای رسول نیست.

پاسخش این است که: به هر صورت، اطلاق نبی بر رسول به لحاظ همان حیثیتی است که بر نبی غیر مرسل اطلاق می شود.

علاوه بر این، نکته دیگری که محتمل است از آیه شریفه:

«فَبَعَثَ اللّه ُالنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»؛(۱)

«خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند».

استفاده شود، این است که خدا انبیا را مبعوث فرمود؛ یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوّت (هرچند به معنای خبر داده شده و اسم مفعولی باشد) شدند، آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد. بنابراین امکان دارد به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به مقام نبوّت نایل شده باشند، مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد. و در آنچه گفته شد، فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از "نبأ" باشد یا اینکه مشتق از "نبوّت" به معنای بلندی رتبه و علوّ شأن باشد، و بنابر تمام وجوهی که گفته شد، و وجوه و احتمالات دیگر "خاتم النبیین" به معنای خاتم تمام انبیا و رسل می باشد، به خلاف "خاتم المرسلین" که صراحت "خاتم النبیین" را ندارد.

و ممکن است گفته شود: برحسب بعضی وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است، فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا "خاتم النبیین" به صراحت دلالت بر پایان نبوّت و رسالت دارد، هرچند گفته شود: نبی بر کسی که به واسطه خواب از خدا خبر می دهد، نیز اطلاق می شود؛ چون پرواضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می دهد، اطلاق

۱- سوره بقره، آیه ۲۱۳.

می شود؛ بلکه مقصود این است که اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسایط ممکن، از خدا خبر می دهد، صحیح است. و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است و بر کسی که فقط از خواب خبر می دهد، نیز مجوّز استعمال دارد. و اگر در موردی استعمال شد که قرینه ای بر اراده خصوص این معنی بود، مخالف لغت و اصطلاح نمی باشد.

۶ حجّت

«حجّت» آن چیزی است که بر صحّت یکی از دو طرف نقیض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجت های خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا به وسیله آن، بندگان خود را به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنابراین، معجزات انبیا همه حجت است، کل عالم حجت است، تمام آیات الهی و نعمت های غیر متناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضا و اجزای آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است، همه حجّتند. جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گل ها، درختان و برگ ها و شکوفه های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنها است، همه حجت های خدایند که: "اگر تمام درخت ها قلم باشند و هفت دریا مداد گردند و بخواهند کلمات و آیات و حجت های حقّ تعالی را بنویسند کلمات الهی تمام نخواهد شد".

«وَلَوْ أَنَّما فِی الْاءَرْضِ مِن شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّه ِ».(۱)

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

هر فرد از افراد انسان، خود و چشم و گوش و زبان و مغز و خون

و استخوان و پوست و اعضای ظاهر و باطن و سلول ها و گلبول های سفید و قرمزش بر خودش و بر دیگران حجت است. عمر و زندگی و تندرستی و خلاصه همه چیز و همه اوضاع و فراز و نشیب های آگاهی بخش و مناظر مختلف، همه و همه حجّتند، که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجّت ها علیه او اقامه شده و او را محکوم می نمایند و راه عذر را بر او می بندند. قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و احکام و هدایت هایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هر کدام حجت است. علاوه بر آنکه در خود آیات احتجاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد. از بزرگ ترین حجّت های الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوّت انبیا و امامت اوصیا است که استمرار هدایت پیغمبران می باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پرتابشی است که درون جان انسان را

۱- سوره لقمان، آیه ۲۷.

روشن می سازد و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می دهد و خدای تعالی به وسیله آن انسان را بر سایر موجودات زنده این کره خاکی برتری داده است.

"نبوّت و امامت" نیز ظهور اسم "الهادی" و راهنمای عقل و میزان و معیار و نگهبان اعتدال و رساننده و مبیّن برنامه های الهی و نسخه های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوّت انبیا و امامت اوصیا، به برنامه های سعادت روح و جسم و دنیا و آخرت و معارف یقینی هدایت می شود و از چشمه زلال علوم و آگاهی های آن می نوشد.

اگر انبیا نبودند و خداوند آنها را نفرستاده بود، هیچ راه قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی گرفت. فلاسفه و حکما با آن همه فریاد و طمطراق نتوانسته اند در مسایلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده به یک زبان حرف بزنند و به طور قطع نظر بدهند، حتی بسا یک فیلسوف در دوره زندگی اش، در این مسایل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسایل آشکار می کند.

امّا این انبیا و اوصیا بودند که همه یک زبان و با کمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین، این مسایل را برای بشر بازگو کردند و تاریکی ها و تحیّرها و ضلالت ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر به قدر این صنف بر بشریت حقّ ندارد، لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتمّ آنها، شخص مقدّس خاتم

الانبیا محمّـد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و خلفا و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند آن بزرگوار علیهم السلام می باشند.

و اگرچه آن طور که گفته شد، حجّت های الهی بی شمار است و همه و هرچه هست حجّتند؛ امّا ظهور حجّیت این چهارده تن چنان است که همه حجج تحت الشعاع آنها قرار گرفته و هر وقت حجت و حجج گفته شود، این ذوات مقدّسه از آن فهمیده می شود.

و امروز حجت مطلق، ولیّ اللّه اعظم، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیه السلام می باشد و چنان اسم حجت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتاب های مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب حجّت یا "الامامه" نام نهاده اند، مانند کتاب "الحجّه" از ابواب کتاب شریف کافی، تألیف شیخ اجلّ اقدم کلینی قدس سره ؛ بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (ح ۱۴۷) و کتاب های دیگر از سنّی و شیعه استفاده می شود که: اگر زمین بدون حجّت باقی بماند، حجّت های خدا و بیّنات او باطل می گردد، به این معنا که حجّیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجّت تمام می گردد و اگر امام و حجّت نباشد، احتجاج به حجت های دیگر بر مردم، موجب قطع عذر آنها نمی گردد و از معانی لطیف و امیدبخش در این باب، کلام حضرت مولی علیه السلام است که می فرماید:

«أَنَا شاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَنْكُمْ»؛(۱)

«من شاهدم برای شما و در روز قیامت اقامه کننده حجّت از شما (و مدافع از شمایم به حجّت) هستم».

۷ ضلال و ضلالت

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن؛ خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری، "ضلالت" است و ضد آن "هدایت" می باشد، و هریک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اوّل: ضلال و هدایت در علوم و معارف اعتقادی؛ مثل معرفت خدا و وحدانیت و سایر صفات جلال و جمال او جلّت عظمته و معرفت نبوّت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حقّ در آنها ضلالت است، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَمَن يَكْفُرْ بِاللّه ِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيدا»؛(۲)

«هرکه به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرو مانده (و از راه نجات و سعادت) دور افتاده است».

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنان که می فرماید:

«فَمَن يُرِدِ اللّه ُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»؛(۳)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

۲- سوره نساء، آیه ۱۳۶.

۳- سوره انعام، آیه ۱۲۵.

«هر که خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند».

دوم: ضلال و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است؛ یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استحبابی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه های سقوط بشر است که مصداق کامل این آیه شریفه است:

«ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها»؛(۱)

«ظلمت ها چنان روی هم قرار گیرد که اگر (کسی) دست خود را بیرون آرد، هیچ نتواند دید».

بنابراین "هدایت مطلق" بالا‌ترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق اکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می باشند و پس از ایشان سایر انبیا و اوصیا و حجت های الهی مظهر هدایت مطلق می باشند.(۲)

۱- سوره نور، آیه ۴۰.

۲- ابن خالویه در کتاب "اعراب ثلثین" (سوره حمد، ص ۲۸، ط مصر) در تفسیر "اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ" به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در "لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ" فرمود: "أنا هو"؛ یعنی منم آنکه خدا در شأنش فرموده: "لکلّ قوم هاد"؛ یعنی برای هر قومی هدایت کننده ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: "إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ" کاملاً‌ متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اویم، انحصار به شخص خودشان نیست؛ بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که باید به صفت هدایت و عصمت از ضلالت متّصف باشد. و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود: «بِکَ یا عَلِیُّ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ؛ یا علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت می یابند». و مخفی نماند روایات در تفسیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام از طرق عامّه متواتر است و تنها حاکم حسکانی در "شواهد التنزیل" ۱۹ روایت نقل کرده است. و طبری در "تفسیر" و سیوطی در "الدرّ المنثور" و ابن مردویه و ابن عساکر و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنّت این حدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هدایت خلق و امامت امّت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت اختصاص دارد، روایت کرده اند.

و همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند، از مظاهر هدایت اند.

یکی از مباحثی که در ضلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است که اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حدّ مؤثر است، آیا اصلاً در این موضوع دارای اختیار است یا مختار نیست و اگر دارای اختیاری است، معنی آیاتی که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه خدا هرکس را بخواهد هدایت می کند و هر کس را بخواهد گمراه می نماید، چیست؟

مثال این آیات:

«وَیُضِلُّ اللّه ُالظّالِمِینَ»؛(۱)

«خدا ستمگران را گمراه می گرداند».

۱- سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

و «کَذلِکَ یُضِلُّ اللّه ُمَن یَشآءُ»؛(۱)

«خدا هر کس را بخواهد، این چنین گمراه می کند».

و «کَذلِکَ یُضِلُّ اللّه ُمَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ»؛(۲)

«خدا مردم ستمگری را که در شک و ریب اند، این چنین گمراه می گرداند».

جواب این است: بشر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشر است که هر عقیده ای خواست می پذیرد و راه و روش خود را به اختیار خود برمی گزینند، چنان که در آیات متعدد، ضلالت خودش و اضلال غیر به فعل او نسبت داده شده است، مثل:

«وَأَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ»؛(۳)

«سامری آنان را گمراه کرد».

و مثل:

«وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْها»؛(۴)

«هر کس بر راه گمراهی رفت، زیانش بر خود او است».

و مثل:

«وَمَن یَعْصِ اللّه َوَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِینا»؛(۵)

«هر کس نافرمانی خدا و رسولش را بکند، به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است».

۱- سوره مدثر، آیه ۳۱.

۲- سوره مؤمن، آیه ۳۴.

۳- سوره طه، آیه ۸۵.

۴- سوره یونس، آیه ۱۰۸.

۵- سوره احزاب، آیه ۳۶.

و مثل:

«هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ»؛(۱)

«خداوند از هرکسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است».

و مثل:

«وَأَضَلُّوا كَثِيرا وَضَلُّوا عَن سَوآءِ السَّبِيلِ»؛(۲)

«بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند».

و امّا آیاتی مثل «یضلّ اللّه» و «أضلّه اللّه» با توجّه به آیات بسیار دیگر قرآن، دلالت بر اضلال به معنای "اجبار بر عدول از حقّ و انحراف" ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهّم جبر و سلب اختیار کرده اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنا ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید، وجود ندارد، چنان که در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز، مسأله سلب اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغوائاتی که اگر پیروی شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست.

«فَمَن شآءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شآءَ فَلْيَكْفُرْ»؛(۳)

«هرکه می خواهد ایمان بیاورد و هرکه می خواهد کافر شود».

و امّا اضلالی که به خدا نسبت داده می شود، عبارت است از خذلان

۱- سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- سوره مائده، آیه ۷۷.

۳- سوره کهف، آیه ۲۹.

و واگـذار شـدن بنـده به خود و قطع کمـک هـای غیبی و الهامـات و عنایاتی که موجب نجات از مهالک می شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مددها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد، به مقتضای:

«وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا»؛(۱)

«آنان که در راه ما کوشش کردند، به راه خویش هدایتشان می کنیم».

هـدایت های الهی به او می رسد و به راه های او راهنمایی می گردد؛ ولی وقتی طغیان و سرکشـی کرد و مانند آنکه بی نیاز از خدا باشد، عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می شود و مصداق آیه شریفه ذیل می گردند:

«سَوآءٌ عَلَيْهِمْ ءَ أَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ»؛(۲)

«چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نخواهند آورد».

در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درک فیوض غیبی ساقط نموده و پس از آنکه به خود

واگذاشـته شـد، به اختیار خود در ورطه ضـلالت گرفتار شـده است و واگـذار شدن او به حال خود و محروم شدنش از کسـب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود او

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۲- سوره بقره، آیه ۶.

است و عاقبتی است که خود برای خود فراهم می نماید، چنان که در قرآن کریم می فرماید:

«ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذِینَ أَساءُوا السُّوآی أَن کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّه ِ وَکانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُونَ»؛(۱)

«سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می جویند و قلب او تاریک می شود و هرچه گناه و طغیان (بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی اعتنایی به امر منعم حقیقی و اصرار بر مخالفت باشد) زیاد شود، دوری ملائکه از صاحب این معاصی بیشتر شده و قلبش تاریک تر می گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می شود.

چنان که هرچه اطاعت و فرمان بری و خدابینی و خداشناسی در شخص افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمک به بندگان صالح هستند و تا حدّی به او نزدیک می شوند که از هر سو او را فرا می گیرند و راه را بر شیاطین می بندند.

لذا در احادیث است: مؤمن وقتی به نماز می ایستد، ملائکه به او اقتدا می کنند. «المؤمن وحده جماعه». به عکس، وقتی هم بنده ای معصیت کند، ملائکه از او دور می شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می گردد.

۱- سوره روم، آیه ۱۰.

جواب دیگر این است که: مسأله این اضـلالات هم جزء مسایل قضا و قدر الهی است که آگاهی به تفاصیل آن، برای غیر آنان که مؤید من عند اللّه (رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام) باشند، فراهم نمی شود و شاید از فروع "امر بین امرین" باشد و مسأله توفیقات و هدایت های خاصه که منتهی به وصول به مطلوب می شود، نیز از همین مسائل اسـت و خدا خود عالم به چگونگی آن است.

آنچه مسـلم است و از آیات قرآن مجید و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوّات و فرسـتادن پیغمبران اسـتفاده می شود، این است که بشـر در هـدایت و ضـلالت مختـار است و غیر مختـار بودن او نافی تمام حکمت های مرقوم است و اگر مرحله سـلب اختیار جلو می آید، به سوء اختیار خود او است و اینکه مقدمات آن را فراهم می کند.

بنـابر این با قطع نظر از آیات دیگر و قراین حالی و مقامی که در اسـتظهار و مراد هر متکلّم از کلامش مورد اتّکا است، بایـد با توجّه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، آیه یا حـدیثی که دلالت بر نفی اختیار نمایـد، ظهور آن را دریافت نمود و نمی توان یک جمله ای را گرفت و بـدون توجّه بر منطق گوینـده و هـدف او و مقاصـدی که از گفتارش دارد و قراینی که به آن اعتماد می کنـد، آن را معنی نمود. بنابراین می گوییم: هـدایت و اضـلال هر دو از جانب خـدا است؛ امّا برحسب حکمت و نظامات و تقدیرات الهی، به طوری که با حکمت های دیگر باری تعالی منافی نباشد، جریان خواهد داشت.

پاسخ سوم به اشکال این است که: اضـلال و ارشاد هر دو در این عالم طبیعت و تکلیف، وجود پیدا می کنند. به عبارت دیگر: ضلالت و هـدایت هر دو موجود می شونـد و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسـیم می گردند و چون کل عالم مخلوق خدا است، اضلال و ارشادی که در عالم هست، و بر اساس جریان اسباب و مسبّبات فراهم می شود و باید هم بشود، لذا به او نسبت داده می شود؛ یعنی قاعـده و قـانون و سنّت الهی است که وقـتی اسـباب و علّت ضـلالت یـا هـدایت فراهم شـد، معلول آن که ضلالـت یـا هـدایت است نیز فراهم شود. لـذا نسبت اضـلال و ارشـاد به او جایز است، هرچنـد فعل به واسـطه او نباشـد، و فعل حقیقی غیر باشـد. چون کل عالم فعل او است و او است که انسان را به نوعی آفریده است که وقتی راه راست و روش نیکویی را پیش گرفت، به آن انس می یابد و بر هدایتش افزوده می شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد، هرچه آن را ادامه داد، ضـلالتش افزون می گردد و تـاریکی و تیرگی قلب او بیشـتر می شـود، و اگر غیر از این باشـد، عـالم نـاقص است و تکلیف و آزمایشـی که منظور است، انجـام نمی گیرد. بنـدگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضـلال یا هـدایت و تأثیر آنها قرار می دهند.

پاسخ چهارم این است که: اصـلًا ضـلالت و گمراهی از امور عدمی است و پُرواضح است که ایجاد به اعدام و شرور تعلق نمی گیرد، ضلالت و گمراهی عدم توفیقات و فرصت ها و عنایاتی است که به

جهت تکمیل مراتب هـدایت و یا اتمام حجت و قطع عـذر شامل حال بنـدگان می شود و به سـلب این فیض ها و محرومیت از این رعایت ها اضلال می گوییم، لذا می فرماید:

«إِنَّ اللّه َلا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ»؛(۱)

«همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد».

چنان که می فرماید:

«یُضِلُّ اللّه ُالْکافِرِینَ»؛(۲)

«خداوند کافران را گمراه می گرداند».

و «وَیُضِلُّ اللّه ُالظّالِمِینَ»؛(۳)

و این هـدایت، غیر از هدایتی است که نسبت به همگان و هر عاقلی به وسیله عقل و انبیا و سایر حجج الهی انجام شده است و در برابر آن اضلال متصوّر نیست.

و پاسخ پنجم این است که: "اضـلال" بر دو نوع است: یک نوع آن این است که "اضـلال" سـبب ضلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسـی باطل را زینت بدهند و آن را به صورت حقّ جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضـلالی است که خدا و اولیای خدا از آن منزه می باشند. نوع دیگر این است که: "ضـلال" سـبب اضـلال گردد و آن به این است که کسـی گمراه گردد و خدا یا غیر خدا بر او به گمراهی حکم کند. و در

۱- سوره منافقون، آیه ۶.

۲- سوره مؤمن، آیه ۷۴.

۳- سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال، همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

دین

به معانی متعدد؛ مانند جزا، پاداش و طاعت گفته می شود، چنان که بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خدا به وسیله پیغمبر به مردم ابلاغ می شود، "دین" می گویند؛ بلکه گاه بر مطلق این گونه تعالیم اگرچه از جانب خدا نباشد دین اطلاق می شود.

در قرآن مجید، دین در این معانی آمده است:

به معنی پاداش و جزا؛

به معنی مالک روز جزا؛ در سوره فاتحه الکتاب می فرماید: «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»(۱)

به معنی طاعت؛ در آیه پنجم سوره بیّنه می فرماید:

«وَما أُمِرُوآا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّه َ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛(۲)

«امر نشده اند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که طاعت را برای او خالص کنند».

و همچنین آیه:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّه ِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»؛(۳)

«طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را برای خدا تسلیم کند و او نیکوکار باشد».

۱- سوره حمد، آیه ۳.

۲- سوره بینه، آیه ۵.

۳- سوره نساء، آیه ۱۲۵.

که بعضی از مفسرین فرموده اند: مقصود از دین، طاعت است.

و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این آیات آورده شده است:

«إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّه ِ الْاءِسْلامُ»؛(۱)

«همانا دین در نزد خدا اسلام است».

«وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْاءِسْلامِ دِینا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ»؛(۲)

«هر کس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد».

بنابر این که از "اسلام" در این دو آیه، همان معنای علمی و اصطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضرت خاتم الانبیا نازل شده، قصد شده باشد، چنان که ظاهر آیه هم همین است.

و مثل آیه:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ»؛(۳)

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حقّ فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنای اخیر (یعنی آنچه از جانب خدا نازل شده و مطلق برنامه های اعتقادی و عملی اگرچه از جانب خدا نباشد) در این آیه آمده است:

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۳- سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»؛(۱)

«دین شما از آن شما و دین من از آن من».

که خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می شود، قصد شده است، این آیه از سوره شوری است:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصّى بِهِ نُوحا وَالَّذِى أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَمُوسى وَعِيسىٓ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛(۲)

«خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد، حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را برپا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».

۱- سوره کافرون، آیه ۶.

۲- سوره شوری، آیه ۱۳.

ص: ۷۷

تفسیر دعا

اشاره

تفسیر دعا

خدایا خودت را به من بشناسان؛ که اگر خودت را به من نشناسانی، پیغمبرت را نمی شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان؛ که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، حجّت تو را نمی شناسم.

خدایا حجّت خودت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه می گردم.

چون دعای شریف متضمّن سه جمله است، هر یک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می نماییم.

جمله اوّل:

اشاره

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ».(۱)

شرح و تفسیر:

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال او

۱- اصول کافی، کتاب الحجه باب الغیبه، حدیث ۵.

است که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و به حسب مراتب آثار آن در اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد.

در حدیث است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللّه-وَعَظَّمَهُ، مَنَعَ فاهُ مِنَ الْكَلامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعامِ وَعَنّى نَفْسَهُ بِالصِّيامِ وَالْقِيامِ»؛(۱)

«هرکس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیادتر از مقدار لازم) منع می نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می اندازد».

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکّل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خداشناسی است. هرچه معرفت کامل تر باشد، این صفات نیز در انسان کامل تر می شود. محبّت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی ترین مقامات است، محصول معرفت است؛ زیرا انسان هرکس و هرچیزی را که دوست می دارد، برای این است که او را به کمالی از کمالات متصف می داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبا را برای جمال و زیبایی اش، قادر و توانا را برای قدرت و توانایی اش

۱- اربعین شیخ بهایی، ص ۱۰، حدیث دوم.

و رحیم را برای رحمت و مهربانی اش، و خلاصه هرکس را که دوست می دارد، برای این است که او را دارای وصفی از کمال می شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و برحسب این فطرت، وقتی به خدا معرفت پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هرچه را به او تعلق دارد، از آن جهت که وابسته به او است، دوست می دارد و دعایش این دعا می شود.

«اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَحُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنِی إِلی حُبِّکَ»؛

«خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی هر کس که تو را دوست می دارد و دوستی هر عملی که مرا به دوستی تو می رساند».

و در مناجاتش با خدا، او را این گونه توصیف می نماید:

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلَّتِ الْاَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِکَ حَتّی لَمْ یُحِبُّوا سِواکَ وَلَمْ یَلْجَئُوا إِلی غَیْرِکَ»؛

«تویی آنکه بیگانگان را از دل های دوستانت می بری تا غیر از تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».

و حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد؛ چون اگر آثار آن نباشد، از عدم اثر پی به عدم مؤثر می بریم. و از جمله علایم معرفت، شوق به عبادت و دعا و مناجات و خلوت با حضرت

قاضی الحاجات و انجام تکالیف و فرایض است که در عارف به خدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت باید وجود داشته باشد.

بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهدات دینی و التزامات اسلامی افراد معلوم می شود. هرچند طریق معرفت صاحبان مراتب، مشاهده آثار و مصنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شرکت دارند؛ از انبیا تا افراد عادی، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَكَذلِكَ نُرِيآ إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّموَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛(۱)

«و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگرچه همه سالک این راه می باشند امّا سلوک و وصولشان به مقصود برحسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام به ملکوت آسمان ها و زمین و طلوع و غروب کواکب بر وجود خدا استدلال نمود، دیگران هم استدلال می نمایند؛ امّا بعضی معرفتشان چنان ضعیف است که در کمترین ابتلاء و فشاری که بر آنها وارد شود، به هر کسی ملتجی می شوند و در برابر هرکس تضرّع و تذلّل می نمایند؛ ولی ابراهیم خلیل چنان در اوج ایمان قرار گرفته بود و علم ثابت و یقین جازم داشت که وقتی او را

۱- سوره انعام، آیه ۷۵.

با منجنیق به سوی آتش انداخته بودند جبرئیل امین به او گفت: «أ لک حاجه؛ آیا حاجتی داری؟» فرمود: «أمّا إلیک فلا؛ به تو حاجتی ندارم».

این اظهار بی نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجا او به خدا برای معرفتش به خدا و صفات کمالی او بود. او ماسوای خدا را به خدای تعالی نیازمند و مغلوب و مقهور او می دانست، لذا اظهار نیاز به غیر خدا در آن حالت بسیار حساس و خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجّه داشت که در این دعا، چون مقام، مقام دعا و توجّه به حقّ و مسألت حاجت است، مسلّم است که دعاکننده بی معرفت نیست. بنابراین مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقای بر آن و درخواست توفیق در نگهداری آن است؛ نظیر آنچه در تفسیر آیه کریمه: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ»(۱) فرموده اند: «أَیْ ثَبِّتْنا عَلَی الصِّراطِ الْمُسْتَقِیمِ».

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقا به مراتب بالاتر از آن را باید وجهه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می شود، این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند؛ زیرا هرچند انسان به

۱- سوره فاتحه الکتاب، آیه ۶.

هرچه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می باشد؛ چون همان شی ء دلالت کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه های دلایل بی شمار او است، او آفریده است، و انسان هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است با این حال، مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و خشوع حاصل می گردد و شخص عارف از این نوع عرفان اشراقی ذوق می کند و به وجد می آید.

بنابراین، مقصود دعا کننده این نیست که: معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلایل نشناخته ام؛ بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به من بشناسان و این معرفت مانند نورانیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هرکس آن را دارا شد، سخت در نگهداری آن مراقبت می نماید.

ما همه چیز را به خدا شناخته ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان و همه چیز و همه کس شناخته ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ چیز را نمی شناختیم و اگر او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلایل را برای اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی شد.

پس چنان که صحیح است بگوییم:

«عرفت اللّه بالأشياء»؛

«شناختم خدا را به اشیا».

صحیح است که بگوییم:

«بِاللّه ِ عَرَفْتُ الْاءَشْیآءَ»؛

«به خدا شناختم اشیا را».

و این هم ممکن است معنایی از «إِنّا للّه ِ وَإِنّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ»(۱) باشد؛ زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا، اشیا را می شناسیم؛ مثل اینکه در اوّل، از خدا به سوی خلق سفر کرده باشیم هرچند برخی به مبدأ سفر توجّه ندارند و سپس از خلق به سوی خلق سفر می نماییم.

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف خدا را اظهر اشیا می داند؛ بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می یابد. و لذا در دعای عرفه است:

«کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ؟ مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَمَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ؟ عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقِیبا، وَخَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیبا»؛(۲)

«چگونه استدلال می شود بر تو به چیزی که آن در وجود و هستی محتاج به سوی تو است؟ آیا هست برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟ چه هنگام پنهانی تو تا نیازمند

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲- مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۵۶۹، چاپ نشر محمّد.

باشی به دلیلی که بر تو دلالت کند؟ و چه زمان دوری تو تا آثار بوده باشند که برسانند به سوی تو؟ کور باد (یا کور گردیده است) چشمی که ندیده است تو را و حال آنکه همواره بر او رقیب و نگهبانی، و زیان کرده است کالای بنده ای که برای او از دوستی خودت بهره و نصیبی قرار ندادی».

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو حقّ حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلقی، چه چیز از تو ظاهرتر می باشد که تو را به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار تویی، باطن و پنهان هم تویی.

ظهور جمله اشیا به نور است چگونه نور از آنها در ظهور است

به نور شمع کی خورشید تابان کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار به ظاهر گرچه بر عکس است این کار

اگر برهان لِمّی جلوه گر شد نباید بَهرِ آنی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست به جز لفظ اِنّی و لِمّی دیگر چیست(۱)

۱- از کتاب گنج دانش مرحوم والد قدس سره .

اگر گفته شود: با اینکه خدا اظهر اشیا است؛ بلکه ظاهر حقیقی و بالذات او است، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟

پاسخ این است که: این خفا عکس العمل ظهور است و این پنهانی از فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی است.

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

به طور مثال گفته اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانایی رفتند و به او گفتند همیشه می شنویم که به ما می گویند: حیات شما از آب است، آب را به ما بنمایان. آن ماهی جواب داد: شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من آب را به شما نشان دهم.

و جهت دیگر که این گونه خفا و نهانی را موجب می شود، این است که هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می گردد؛ «تُعْرَفُ الْاَشْیآءُ بِأَضْدادِها»؛ مثلاً روشنایی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و صحّت و تندرستی به بیماری شناخته می شوند؛ امّا اگر چیزی را ضد نباشد، شناسایی او بر بسیاری پنهان می ماند و چون خدا را ضدّی نیست، هیچ گاه جهان بی خدا نبوده و نخواهد بود، لذا اثر فیض خدا در پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می ماند و کمال ظهور موجب خفا می گردد.

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گم شدگان لب دریا می کرد

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

و آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفت اللّه که به طور فشرده بیان می شود، این است که معرفت اللّه در مرتبه ای که خود حاوی مراتب زیاد است، عبارت است از: سلب نعوت و صفاتی که ذات باری تعالی از آن منزّه است، مثل جهل و عجز و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود و وجوب و قیّوم و عالم و قادر و حیّ و سمیع و بصیر است که این صفات همه از صفات وجودی است و حق عزّ اسمه به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود؛ بلکه باید به صفات وجودی که حقّ به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلاً یکی از صفات خدا علم است که به آن اتصاف دارد و معنای علم او به اشیا عدم جهل نیست، یا موجودیت یا وجوب وجود او و قدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی باشد؛ بلکه

معنای تمام این صفات، اتصاف ذات مقدّس باری تعالی به آنها است. و خلاصه آنکه: صفات وجودی باری تعالی همه موجود بـه وجـود واحدنـد و به عین وجـود ذات مقـدّس او موجودنـد و ذات او وجـود است و علم است و قـدرت و حیـات است و او موجود و عالم و قادر و حیّ است. و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

«وَكَمالُ الْإِخْلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ».(۱)

«کمال اخلاص برای خدا، نفی صفات از او است».

منافات نـدارد؛ زیرا مراد از نفی صـفات در این کلام معجز نظام، نفی صـفاتی است که به وجود زایـد بر ذات موصوف به آنها متصف می گردد، مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صـفات خداوند سـبحان عین ذات او و ذات او و صـفات او و صفات او ذات او است، نه اینکه ذات شیئی باشد و صفت شی ء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تَعالَى اللّه ُ عَنْ ذلِكَ كُلِّهِ عُلُوّا كَبِيرا».

نتیجه:

از آنچه گفته شـد، این نتیجه به دست می آیـد که درخواست و مسألت معرفت از خـدا در این دعـای شـریف یـا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حقّ است که:

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا»؛(۲)

۱- نهج البلاغه، خطبه یکم.

۲- سوره آل عمران، آیه ۸.

«پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی، قلوب ما را به باطل منحرف نکن».

و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

«يُثَبِّتُ اللّه ُالَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَفِی الْآخِرَه»؛(۱)

«خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می دارد».

به مؤمنین وعـده داده است، با مسألت معرفت کامل تر و درجات بالاتر است که همواره بایـد عارف سالک در مقام آن باشد و از اینکه روزی بر او بگـذرد و در معرفت ترقی نکنـد و گرفتار حال خطرناك وقوف شود بپرهیزد و با درخواست عنایت خاص و تجلّیات(۲) است که در اثر شدت خلوص و کثرت توجّه و عبادت و دعا و توسل به ذوات مقدّس پیغمبر صـلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین آن حضرت علیهم السلام حاصل می شود.

چنان که از حدیث:

«مَنْ أَخْلَصَ للّه ِ أَرْبَعِينَ يَوْما فَجَّرَ اللّه ُيَنابِيعَ الْحِكْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ»؛(۳)

۱- سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۲- راغب می گوید: تجلّی گاه به ذات است، مثل «وَالنَّهارِ إِذا جَلّیها» (سوره شمس، آیه ۳). و گاه به امر و فعل است، مثل «فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» (سوره اعراف، آیه ۱۴۳). بنابراین تجلّی به ذات نسبت به خـدا به این نحو که ذات او منکشف و جلی شود، محال است؛ امّا به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود، صحیح است.

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۸.

«هر کس چهل روز عملش را برای خدا خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می کند».

استفاده می شود، اخلاص تا چهل روز موجب می شود که چشمه های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود.

بدیهی است حفظ اخلاص در ظرف چهل روز، به خصوص به این نحو که اعمال و رفتار انسان به دواعی الهی و ممدوح صادر شود، کار همه کس نبوده و بسیار دشوار است؛ ولی اگر کسی به آن موفّق شود، حصول این درجه برای او به هیچ وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

و مخفی نماند که معرفت اللّه با معرفت پیغمبر و ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین و ثبات بر آن و افزایش و کمال آن ارتباط دارد. بدیهی است که معرفت پیغمبر بدون معرفت خدا حاصل نمی شود و شناخت او که واسطه بین خدا و خلق است، بدون معرفت خدا امکان حصول ندارد. و از سوی دیگر، هرچه معرفت خدا افزایش یابد و شخص عارف در عظمت الهی مستغرق گردد، عظمت مقام نبوّت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می کند و در برابر مقام خلافت «اللّه» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه تر رفتار می نماید. لذا به طور قطع می توان گفت: چنان که ولی اللّه اعظم علی علیه السلام عظمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادراک می نمود و در برابر آن

حضرت متواضع و تسلیم و فرمانبر بود، احدی از صحابه ادراک نمی کرد.

آری علی علیه السلام در جنب رسول اللّه صلی الله علیه و آله خود را فانی می دید و بی چون و چرا هر فرمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می داد، اجرا می کرد؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله برحسب روایتی فرمود: اگر آسمان و زمین در کفه ای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت.

امّا دیگران بالخصوص آنهایی که پیراهن خلافت را به غیر حقّ دربر کردند، در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خودسری اظهار می نمودند و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه به امر خدا انجام می شد، در جریان صلح حُدیبیه و موارد دیگر مخالفت می کردند و خودرأیی نشان می دادند و تا آنجا نفاق خود را بر ملا ساختند که در مرض موت پیامبر خدا، وقتی آن حضرت خواست کتبا وصیت فرماید، مانع شدند و بی شرمانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کرده و نسبت هذیان گویی به آن حضرت دادند.

به عکس هرچه در زندگی علی علیه السلام بررسی می نماییم و هرچه مطالعه می کنیم، غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوّت محمدی، چیزی نمی بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

یکی از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در کنار وجود رسول اللّه صلی الله علیه و آله که بسیاری از آن غفلت دارند این است که: با اینکه وجود علی علیه السلام سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمه های علوم و معارف از او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی، عالی ترین و کامل ترین مبادی و برنامه ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ، بیاناتش در رشته های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر سخن و کلامی در این رشته ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می شد. او سزاوار نمی دید و شاید دور از ادب می دانست که با وجود پیغمبر اکرم که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیر متناهی خود را عرضه نماید.

در آن محیط که زبان وحی؛ یعنی زبان رسول خدا باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل تر است. آنجا که او باشد، باید او سخن بگوید و آنجا که او سخن گوید، همه باید گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر خدا و تو و نشناخت تو را مگر خدا و من».

جمله دوم:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ»

به طور کلی شک نیست که معرفت نبوّت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامّه است؛ یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (بر حسب قاعده لطف و به مقتضای ربّانیت و رحمانیت و هادویت و فیّاضیت و برای اتمام حجّت بر بندگان، اینکه نقض غرض از آفرینش انسان پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمایی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجّت باشد، از جانب خدا و به وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدّم می باشد، چنان که معرفت نبوّت و رسالت خاصّه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است؛ یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خُلق عظیم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله ، پیغمبر و رسول خدا است، بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن حضرت مقدم است، و چنان که کسی معرفت به نبوّت عامه نداشته باشد، معرفت به امامت عامه که مترتب بر آن است، حاصل نخواهد شد.

همچنین اگر معرفت به نبوّت خاصه و اینکه شخص حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله پیغمبر است، پیدا نکرده باشد، معرفت خلفا و اوصیا و اولیای امور بعد از آن حضرت، بی مفهوم و غیر قابل تصور است.

با این همه، در این دعا، مقصود از نبی در جمله اوّل و رسول در این جمله، شخص حضرت رسول اکرم محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است، چنان که مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیا، امام عصر ارواحنا فداه است.

و چنان که در شرح جمله اوّل توضیح داده شد، دعا کننده به نبوّت رسالت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت حجه بن الحسن عجل اللّه تعالی فرجه معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسألت ثبات و بقای بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می خواهد که خودش به مقتضای «إِنَّ قُلُوبَ بَنِی آدَمَ بَیْنَ اصْبَعَیْنِ مِنْ أَصابِعِ الرَّحْمنِ یُصَرِّفُها کَیْفَ یَشآءُ»(۱) و «الْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللّه فِی قَلْبِ مَنْ یَشآءُ» نسبت به مقامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قلب او معرفت القا فرماید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است، کمترین مراتب آن این است که او را در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی خدا بین خالق و خلق واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بداند.

مراتب بعدی معرفت این است که: آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیا و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خلق

۱- مصابیح الانوار شبر، ج ۱، ص ۴۲۴، حدیث ۷۷.

و صاحب مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک تر از هر مخلوقی خـدا بدانـد به حـدّی که جبرئیل نیز در لیله المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازماند، که گفت:

«لَیْسَ لِی أَنْ أَجُوزَ هذَا الْمَقامَ»؛(۱)

«برای من گذشتن (و پیش رفتن) از این مقام نیست».

و از آن حضرت روایت است که فرمود:

«لِی مَعَ اللّه ِ وَقْتٌ لا یَسَعُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ».

چون گذشت احمد ز سدره مرصدش و از مقام جبرئیل و از حدش

گفت: او را هین بیا اندر پی ام گفت رو رو که حریف تو نی ام

باز گفتا: کز پی ام آی و مَایست گفت: رو زین پس مرا دستور نیست

گفت: بیرون زین حدّ ای خوش فرّ من گر زنم پرّی بسوزد پرّ من

احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۳، ح ۱۰۶.

فاق النبیّین فی خلق و فی خلق و لم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلهم من رسول اللّه ملتمس غرفا من الیمّ او رشفا من الدیم

دع ما ادّعته النصاری فی نبیّهم واحکم بما شئت مدحا فیه واحتکم

محمّد کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار بینش از او است فروغ همه آفرینش از او است

و بنابراین عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت؛ زیرا جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او خلافت می نماید، باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمرار بخش دعوت و حرکت او باشد، و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور یا وقوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را نشناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و تأمّل و تفکّر در حالات و شؤون و مقامات و مواقف آن حضرت و تلاش برای دریافت رسالت آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها

به سعادات دنیوی و اخروی و مادّی و معنوی است، برای افزایش و گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای تکمیل و تقویت معرفت اللّه لازم، و مطلبی است که سالک الی اللّه و طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

جمله سوم:

اشاره

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»

چنان که قبلاً بیان شد، "حجّت" بر دلیلی که به وسیله آن، بر طرف مقابل احتجاج می شود و سبب غلبه بر او می گردد، اطلاق می شود. چنان که در تفسیر آیه شریفه:

«قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّهُ الْبالِغَهُ».(۱)

روایت شده است: روز قیامت بنده ای آورده می شود و به او گفته می شود: «هَلّا عَمِلْتَ»؛ «چرا عمل نکردی؟»

اگر بگوید نمی دانستم، به او گفته می شود: «هَلّا تَعَلَّمْتَ»؛ «چرا نیاموختی؟»

و این حجّت بالغه است، و همچنین به همه مخلوقات از موجودات نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشم های مسلح به وسایلی مثل میکروسکوپ و تلسکوپ دیده می شوند و موجودات

۱- سوره انعام، آیه ۱۴۹.

کوچک و بزرگی که با چشم دیـده می شوند، حجّت گفته می شود؛ چون اوّلاً: به همه آنها و حرکات و نظاماتی که دارند، بر وجود خدا و وجود هدف در خلقت این عالم استدلال می شود.

فَفِی کُلِّ شَیْءٍ لَهُ آیَهٌ تَدُلُّ عَلی أَنَّهُ واحِدٌ

وَللّه ِفِی کُلِّ تَحْرِیکِهِ وَفِی کُلّ تَسْکِینِهِ شاهِدٌ

و ثانیا: خـدا بر هر کـدام از بنـدگانش که بر حسب حکمت لازم باشـد، به کـل این عالم و اجزای آن احتجاج می نمایـد و به وسیله انسان هم بر خود انسان احتجاج می فرماید، چنان که در حدیث است:

«الصُّورَهُ الْاِنْسانِیَّهُ هِیَ أَکْبَرُ حُجَجِ اللّه ِعَلی خَلْقِهِ».(۱)

بـا این حـال، اطلاـق حجّت مثـل امـام، به طور مطلق بر ائمه معصومین علیهم السـلام در احـادیث و روایات و ادعیه و زیارات و کلمات علما و اشـعار شعرای شیعه به حدّی شده است که وقتی به طور مطلق حجّت و امام گفته می شود، ائمه معصومین علیهم السـلام از آن به ذهن متبـادر می گردد و گاه هم از آن اعم از امام و نبی اراده می شود، چنان که در احادیثی که دلالت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند، همین معنی مراد است.

مثل این حدیث که ثقه الاسلام کلینی قدس سره به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است:

۱- صورت انسان، بزرگ ترین حجت خدا بر خلقش می باشد. تفسیر صافی، قسمت تفسیر سوره حمد.

«قالَ: ما زالَتِ الْاءَرْضُ إِلاّ وَللّه ِفِيها حُجَّةٌ يَعْرِفُ الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَيَدْعُوا النّاسَ إِلى سَبِيلِ اللّه ِ»؛(۱)

«زمین هیـچ گاه نخواهد ماند مگر آنکه در آن از برای خدا حجتی است که حلال و حرام را می شـناسد و مردم را به سوی راه خدا می خواند».

و در حدیث دیگر می فرماید:

«إِنَّ اللّه َ أَجَلُّ وَأَعْظَمَ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْاءَرْضَ بِغَيْرِ إِمامٍ عادِلٍ»؛(۲)

«به تحقیق که خدا جلیل تر و عظیم تر است از اینکه زمین را بدون امام عادل بگذارد».

و نیز در کافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«اَللّهُمَّ إِنَّكَ لا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلى ما خَلْقِكَ»؛(۳)

«خدایا به تحقیق که تو خالی نمی گذاری زمینت را از حجتی از طرف تو بر خلقت».

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

«إِنَّ الْاءَرْضَ لا تَخْلُو إِلاّ وَفِيها إِمامٌ كَيْما إِنْ زادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئا رَدَّهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئا أَتَمُّوا لَهُمْ»؛

«به تحقیق که زمین خـالی نخواهـد مانـد مگر آنکه در آن امـامی باشـد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیـاد نماینـد ایشان را برگرداند و اگر چیزی را کم کنند، از برای ایشان تمام کند».

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح. م.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

و اخبار معتبر در این معنی بسیار است، حتی در این احادیث است که: اگر در روی زمین باقی نمانـد مگر دو نفر، یکی از آنها حجت و امـام بر دیگری خواهـد بود. از جمله نصوصـی که دلالت دارد بر اینکه زمین هیـچ زمانی خالی از وجود حجت و امام نیست، این فقره از دعای ۴۷ صحیفه سجادیه است:

«اللّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دِینَکَ فِی کُلِّ أَوانٍ بِإِمامٍ أَقَمْتَهُ عَلَما لِعِبادِکَ، وَمَنارا فِی بِلادِکَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِیعَهَ إِلی رِضْوانِکَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ وَحَذَّرْتَ مَعْصِیَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَوامِرِهِ، وَالْإِنْتِهاءِ عِنْدَ نَهْیِهِ، وَأَلّا یَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلا یَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَهُ اللّائِذِینَ، وَکَهْفُ الْمُؤْمِنِینَ وَعُرْوَهُ الْمُتَمَسِّکِینَ وَبَهآءُ الْعالَمِینَ»؛

«خـدایا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمـان به امـامی تأییـد کردی که او را علامتی برای بنـدگانت برپا و نصب کردی (که گمراه نگردند، و گمشدگان به آن راه یابند) و نشانی باشد در شـهرهای تو (تا مردم در هنگام اشتباه حقّ و باطل و کاوش از حقّ به او رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسـمان او را به ریسـمان خودت متصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار دادی) و او را وسـیله ای به سوی رضوان و خوشنودی خودت قرار دادی. و طاعت او را واجب گردانیدی و از معصیت او تحذیر

کردی و به امتثال اوامر او و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم و پیشروی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متأخر و عقب مانده ای از او عقب نماند و متأخر نگردد. (یعنی برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر آنچه او امر می کند و هدایت می نماید، چیزی بیفزاید یا از آن چیزی کم کند). پس او (یعنی امام) مستمسک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت به سوی راه راست، از انحراف و افتادن در افراط و تفریط مانع می شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه ها به او ملتجی می شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هر کس را که به او تمسک بجوید و به او اقتدا بنماید، نجات می دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است)».

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد، اگر مقصود از دین در کلمه "دینک" دعوتی باشد که تمام انبیا به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی، امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین او است، از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود این است که در هر عصر و زمان، دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خدا است، مؤید می باشد.

و مخفی نماند از این بیانات و ارشاداتی که در احادیث و ادعیه

است، نیاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصر و زمان معلوم می شود؛ زیرا شرح و بیان نواحی مختلف دین، آن هم دینی مثل دین اسلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنّت و دقایق مسایل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیر بشر مؤید عند اللّه مکشوف باشد. پس باید بین امّت در هر عصر، شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هرگونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنان که احادیث متواتر مثل حدیث متواتر ثقلین نیز بر این معنی دلالت دارد و حضرت زین العابدین علیه السلام بیانی طولانی دارند که ابن حجر از آن حضرت نقل می نماید و در ضمن آن به این نکته لطیف اشاره می فرماید که: اگر اهل بیت علیهم السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آنها ارجاع فرمود) نباشند و هدایت ها و ارشادات آنها حجت نباشد، پس هدایت چه کس و چه مقامی در اختلافاتی که بین امّت در مسائل اسلامی پیدا می شود، حجت خواهد بود؟

به طور مثال، در تفسیر قرآن سؤال می کنیم که در تفسیر آیات، بین مفسرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه:

«وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ»؛(۱)

«پیروی کردند آنچه را که شیاطین می گفتند».

۱- سوره بقره، آیه ۱۰۲.

در سوره بقره، برحسب شمارش بعضی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می شود، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است. آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد، کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد، می توان اعتماد کرد.

و ناگفته نماند: یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه های شرع را قابل قبول و خردپسند می نماید، همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و الّا هر عاقلی می داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و توضیح آنها به طور تفصیل در ظرف بیست و سه سال برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه مزاحمات، موانع، درگیری ها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگرچه دین اکمال شده و همه چیز تبلیغ شده است؛ امّا شرح و بیان آن بر عهده ائمه علیهم السلام گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر، آیه "اکمال دین" نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که همه آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقایق آنها ابلاغ شده باشد؛ بلکه به این جهت که شخصی

که به هرآنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود مقصود ما از این بیان نیست که دین ناقص بوده و به وسیله امامان علیهم السلام کامل گردیده است، حاشا و کلّا؛ بلکه مقصود این است که: تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شد، به امر خدا از سوی پیغمبر به عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنان که هر نسلی باید آنچه را که از دین می داند، به نسل بعد منتقل سازد و ابلاغ نماید، همان طور که ابلاغ دین به تمام مردم عصرهای آینده و تمام مردم عصر بعثت حضرت خاتم الانبیا میسّر نبود، همین طور ابلاغ همه احکام و تفاصیل و مسایلی که مربوط به اختلاف و استفاده از کتاب و سنّت به مرور زمان پیش می آید، در همان عصر بعثت میسّر نبود، لذا برحسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیّر و سرگردانی نجات بدهند.

و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود، لذا با ابلاغ ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هرچه را از وحی خدا متحمل شد یا مستقیما به امّت رسانید مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسیاری از فروع دین و یا به علی علیه السلام ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در مناسبات مقتضی و هنگام مراجعه امّت و یا نیاز آنها

بیان کرده و شرح و تفسیر نمایند و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خدایند همین است، چنان که یکی از معانی اینکه حجت خدایند نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن کننده راه و علامت برای عباد و روشنی بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل صاحب ریاض السالکین (شرح صحیفه) در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنی حجت است، اصل فقره ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان به طور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می نماییم.

این فقره دعا نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رَبِّ صَلِّ عَلی أَطآئِبِ أَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِینَ اخْتَرْتَهُمْ لاِءَمْرِکَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَهَ عِلْمِکَ وَحَفَظَهَ دِینِکَ، وَخُلَفآءَکَ فِی أَرْضِکَ، وَحُجَجَکَ عَلی عِبادِکَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِیرا بِإِرادَتِکَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَهَ إِلَیْکَ، وَالْمَسْلَکَ إِلی جَنَّتِکَ».

عالم یاد شده که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه اش یکی از بهترین کتاب هایی است که علمای اسلام تألیف کرده اند و سزاوار است عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در شرح این بند از دعای عرفه، پس از اینکه فرموده است: مراد از "اطائب"، اهل بیت "اهل کسا و سایر ائمه معصومین" می باشند و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه "اطائب" به "اهل بیت علیهم السلام " یا اضافه صفت به موصوف است یا بیان است می فرماید:

امام علیه السلام در اینجا برای اطائب اهل بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان بر ایشان است. سپس این هفت صفت را بر شمرده که ما نیز به طور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می نماییم.

صفت اولی این است که: خدای تعالی ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و هدایت خلق برگزید و برگشتش به این است که ریاست کامله عامّه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز، چون کلمه "امر" مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدایی و هر عملی که مشیت اللّه بر آن تعلق می گیرد، برگزیده است؛ خواه امر دین باشد یا دنیا.

صفت دوم این است که: آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن را از ضایع شدن و آلودگی به افکار باطل و اندیشه های شیطانی و نادرست حفظ نمایند، و چنان که هست و بایست به بندگان خدا تعلیم نمایند.

صفت سوم اینکه: ایشان را حافظان و نگهبانان دین خود قرار داده است تا آن را از تبدیل و تحریف مصون بدارند.

صفت چهارم اینکه: آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

صفت پنجم این است که: آنها را حجّت های خود بر بنـدگانش قرار داده است که این معنا در اینجا مورد اسـتناد و اسـتفاده ما است.

در اینجا سیّد می فرمایـد: حجّت برحسب لغت غلبه است و به طور مجاز یا حقیقت عرفی اسـتعمال آن در بُرهان شایع گردیده است و در احـادیث و عرف متشرّعه، اطلاـق آن بر کسـی که خـدا او را برای دعـوت خلـق و دعوت انسـان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

صفت ششم این است که: ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

صفت هفتم این است که: آنها را وسیله ای به سوی خود مقرر کرده است.

و صـفت هشـتم این است که: آنهـا راه به سوی بهشت می باشـند، پس هرکس به راه آنها رفت، نجات می یابـد، چنان که مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد.(۱)

از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمّه معصومین علیهم السلام به طور مطلق، در احادیث اطلاق حجّت اللّه و امام شیوع دارد و هنگامی که بدون قرینه گفته شوند، ائمه معصومین علیهم السلام به ذهن متبادر می شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجت اللهی و خلیفه اللهی و ولایت

۱- مخفی نماند اگرچه در ابتدا، اوصاف را هفت تا فرموده است؛ امّا در مقام شـرح و تفصـیل به هشت رسانیده است قدس اللّه سره .

و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنان که در حدیث است که از مؤمن سؤال می شود: آیا آزادی و برائت خودت را (از آتش) گرفته ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده ای؟ پاسخ می دهد: بله.

آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می پرسد: آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می دهد: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام . پس به او می گوید: راست گفتی. پس او را امان می دهد و بشارت می دهد به آنچه او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می شود، همچنان که از مؤمن سؤال شد و او جواب می دهد: نه. پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می دهد.(۱)

و مؤیّد این روایت، حدیثی است که شیعه و سنی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده اند:

«لا يَجُوزُ أَحَدٌ الصِّراطَ إِلاّ مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلَيَّ الْجَوازَ»؛(۲)

«احدی از صراط نمی گذرد مگر کسی که علی علیه السلام برای او جواز عبور نوشته باشد».

نتیجه:

آنچه تا اینجا بیان شد، شمّه ای از شؤون و مقامات حجّت های الهی؛ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام به طور فشرده و اشاره می باشد.

۱- ریاض السالکین، روضه ۴۲.

۲- ریاض السالکین، روضه ۴۲.

و امّا مراد از کلمه "حجّت" در این دعا، شخص اقدس قطب زمان و ولیّ دوران، حضرت امام دوازدهم حجه بن الحسن العسکری ارواح العالمین له الفداء می باشد؛ زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنان که مکرر تذکّر داده شد، دعا کننده، مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجّت های خدا می باشد و در این دعا یا مسألت معرفت کامل تر و مددهای عرفانی و غیبی بیشتر می نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی علیه السلام را طلب می کند؛ زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و بر حسب بعضی روایات، جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد، بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی مانند.

و آخرین نکته ای که در شرح دعای شریف به عرض می رسد، ارتباط ضلالت از دین با نشناختن حجت و امام است که با مطالبی که در ضمن شرح جمله های دیگر بیان شد، کاملاً- معلوم می شود که یکی از فواید بزرگ نصب حجت و امام، منحرف نشدن مؤمنان از راه راست است که با وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هر کس او را مقتدا قرار دهد و از تخلف نکند و پیشی نگیرد و از ارشادات و هدایت های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند، از دین گمراه می شود.

این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسّک به امام علیه السلام ،

خصیصه ای است که در حدیث "ثقلین" و در احادیث دیگر بسیار به آن تصریح شده است و هریک از ائمه معصومین علیهم السلام در عصر خود، به آن بر سایر امّت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامان و علوم و معارفی که از آنها صادر شده و اصحاب و علمایی که در مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام تربیت شدند نیز ثابت نمود که این بزرگواران به علوم و فضایل اخلاقی و عملی که دارند، دارای این امتیازند و اهلیت عنایات خاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است، دارند.

و از جمله صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند، می توانید شمّه ای را در نهج البلاغه مطالعه فرمایید. مانند اینکه در خطبه دوم می فرماید:

«هُمْ أَساسُ الدِّینِ وَعِمادُ الْیَقِینِ، إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغالِی وَبِهِمْ یُلْحَقُ التّالِی»؛

«اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اساس دین و ستون یقین هستند به سوی ایشان بازگردانده می شود غالی (مفرط و از حدّ برون شده) و به ایشان ملحق و پیوست می شود تالی».

و در خطبه دیگر می فرماید:

«إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله کَمَثَلِ نُجُومِ السَّمآءِ، إِذا خَوی نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛(۱)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.

«آگاه باشید مثل آل محمّد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای غروب نماید، ستاره دیگری طلوع می کند».

و در خطبه دیگر می فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ وَمَحَطُّ الرِّسالَهِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلآئِکَهِ وَمَعادِنُ الْعِلْمِ وَیَنابیعُ الْحُکْمِ، ناصِرُنا وَمُحِبُّنا یَنْتَظِرُ الرَّحْمَهَ وَعَدُوُّنا وَمُبْغِضُنا یَنْتَظِرُ السَّطْوَهَ»؛(۱)

«ما درخت نبوّت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن های علم و چشمه های حکمتیم، یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما منتظر سخط است».

و در خطبه دیگر می فرماید: «به خدا سوگند به تحقیق، تبلیغ رسالات و اتمام وعده ها و تمام کلمات را تعلیم شدم و درهای حکم و روشنی امر (یعنی اینها شؤونی است که اهل بیت به آنها اختصاص دارند) نزد ما اهل بیت است».

اینها بعضی از شؤونی است که به ائمه طاهرین علیهم السلام اختصاص دارد، سایر شؤون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتاب های اهل سنّت و تألیفات علمای شیعه مانند: مناقب ابن شهرآشوب و کشف الغمه و بحارالانوار و مطالعه تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است، معلوم و شناخته می شود. واللّه ولیّ التوفیق.

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

بحث کلی پیرامون دعا:

«وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ»؛(۱)

«و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند، به زودی با خواری و ذلّت وارد دوزخ شوند».

یکی از بخش های مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط را دارد، دعا است.

"دعا" چنان که بعضی از محققین فرموده اند، برحسب لغت به معنای "ندا" است و برحسب عرف و اصطلاح، توجّه به سوی خدا و طلب رحمت از او به طور فقر و مسکنت و خضوع است، و بر سپاس و ستایش و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می شود؛ زیرا سپاس و ستایش نیز نوعی درخواست و مسألت عطا و موهبت است، چنان که روایت شده: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این خبر سؤال شد، حضرت فرمود:

«خَیْرُ الدُّعآءِ دُعآئِی وَدُعآءُ الْأَنْبِیاءِ مِنْ قَبْلِی، وَهُوَ: لا إِلهَ إِلاَّ اللّه وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛(۲)

۱- سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۲- ریاض السالکین (شرح الصحیفه)، ص ۳۰، (الروضه الاولی).

«بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن دعای لا اله الاّ اللّه تا آخر جمله هایی که نقل شد می باشد».

مقصود سؤال کننده این بود که در این جمله، اگرچه تهلیل و تسبیح و تمجید و تقدیس ذات مقدّس الوهیت است؛ امّا درخواست و مسألتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول اکرم صلی الله علیه و آله برحسب این حدیث شریف، بر آن اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ این است: امیه بن صلت در مورد ابن جذعان می گوید: «إِذا أَثْنی عَلَیْکَ الْمَرْءُ یَوْما کَفاهُ مِنْ تَعَرُّضِهِ الثَّنآءُ؛ وقتی مردی بر تو ثنا گفت، مدح و ثنایش، او را از بیان حاجت کفایت می نماید». آیا ابن جذعان می داند ثناخوان و مدّاح از ثنا و مدح او چه می خواهد و رب العالمین پروردگار جهانیان نمی داند که از ثنا و مدح و حمد و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟! پس به طریق اولی، خدا به مقصود بنده اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعا آگاه است.

نیاز به دعا و توجّه به عالم غیبت و قدرت لا یزال و غیر مرئی و ماورای اسباب و مسبّبات ظاهری و مادّی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسألت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسلّم است که در استفاده از این میل فطری، مثل سایر میل های فطری، چنان که می توان راه درست و صحیح را که منتهی به کمال و سیر صعودی و قوّت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود،

ممکن است در اثر جهل و اغوائات شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد، همان طور که غریزه میل به غذا اگر به طور صحیح اعمال نشود، در اثر سوء تغذیه، نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی شود؛ بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می سازد و شخص را در برابر فشارها و سختی های روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می شود.

دعا با تسلیم و رضا به قضای پروردگار منافات ندارد؛ بلکه عین تسلیم به حکم او و منبعث و برگرفته از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و مسبّبات ظاهری و غیر ظاهری است که او به حکمت خود مقرر فرموده و با کل این امور، بندگان را به سوی صلاح و سداد سوق داده و آنها را بین خوف و رجا قرار داده است.

استعانت و کمک خواستن و دعا و توجّه به خدا در هنگام ورود مصایب و نزول بليّات، از انسان بیشتر ظاهر می شود و با اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت، خدا را به یاد آورند؛ بلکه از اقرار به او خودداری می نمایند؛ ولی وقتی مبتلا شدند و دستشان از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا می آورند.

چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَإِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْاِنسانِ أَعْرَضَ وَنَءا بِجانِبِهِ وَإِذا مَسَّهُ

الشَّرُّ فَذُو دُعآءٍ عَرِيضٍ»؛(۱)

«ما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید و دوری جست و هرگاه شرّ و بلایی به او روی آورد، زبان به دعا گشود و اظهار عجز کرد».

دعا سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی ها و روبرو شدن با جهالت ها و آزارهای قوم دعا می کردند و خدا را می خواندند.

یکی از دعاهای مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله ، دعایی است که اهل تاریخ و حدیث در ضمن نقل خارج شدن آن حضرت از مکّه به طایف و برخورد با سفاهت و آزار اهل طائف روایت کرده اند.

اجمال حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت ابوطالب، قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گستاخ(۲)

شدند و آن حضرت را مورد

۱- سوره فصلت، آیه ۵۱.

۲- ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود، تا او زنده بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حمایت می کرد و مانع از تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و برخلاف آنچه بعضی وانمود می کنند که اسلام، افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، کسی برای این افراد حسابی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایذای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، ابوطالب بود، و لذا بعد از وفات ابوطالب، با اینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش ازآن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر به جسارت هایی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند، دست یازیدند، حتی اینکه سفیهی از سُفهای قریش خاک بر سر مبارک آن حضرت پاشید. ابن اسحاق می گوید: وقتی این سفیه خاک بر سر مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله ریخت، پیغمبر به خانه برگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاک از سر مقدّس او می شست و می گریست، پیغمبر به او می فرمود: گریه مکن دخترم! خدا از پدرت حمایت می کند، می فرمود: «قریش به من چیزی را که مکروه و ناخوشم باشد نرساند، تا زمانی که ابوطالب درگذشت». (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶) آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی علیه السلام ترجیح می داد و هنگامی که مسلمین در شعب ابی طالب محصور بودند، شب ها خوابگاه پیغمبر را تغییر می داد و فرزند دلبندش علی را به جای آن حضرت می خوابانید. این ابوطالب است که قصیده ای در مدح پیغمبر و اعلام حمایت و دفاع از او دارد که مثل ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود (ج ۳، ص ۵۷) می گوید: این قصیده ای است بزرگ که جدّا رسا و بلیغ است و غیر از کسی که به او نسبت داده شده (یعنی ابوطالب) کسی دیگر توانایی گفتن آن را ندارد. این قصیده از "معلّقات سبع" قوی تر و در ادای معنی بلیغ تر است. این حقیر اضافه می نمایم: پس از ابوطالب تا زمان ما نیز نظیر این قصیده گفته نشده. بر هرکس که مختصری از تاریخ اسلام را بداند،

هرچه مخفی بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فداکاری های این ابرمرد تاریخ و بزرگ شخصیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بَطَل اسلام و عالم اسلام و نفس رسول و سیف اللّه المسلول و خلیفه اللّه و ولیّ او علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ امّا منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی امیه و کسانی که پس از پیغمبر بر جهان اسلام مستولی شدند و نویسندگان و گویندگان مزدور آنها، به جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمان و آگاهی که در اسلام از آنها سابقه دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارج تر از طاعات و عبادات تمام امّت است، گفتند: ابوطالب اسلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سال های سال برمنابری که با فداکاری های او برپا شده بود، سبّ و ناسزا گفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانستند روایاتی را که در فضیلت آن حضرت است، تضعیف و تأویل نمودند و در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

اذیت هایی که در حیات ابوطالب سابقه نـداشت، قرار دادند؛ لذا پیغمبر صـلی الله علیه و آله از مکّه به طائف رفت. در آنجا نیز از رسول خـدا با اذیت و آزار و بـدرفتاری اسـتقبال نمودنـد. در این موقع پیغمبر صـلی الله علیه و آله خـدا را به این دعای نوید بخش که حاکی از روح سرشار و ایمان و امید آن حضرت بود، خواند:

«اَللّهُمَّ إلَیْکَ أَشْکُو ضَعْفَ قُوَّتِی وَقِلَّهَ حِیلَتِی وَهَوانِی عَلَی

النّاسِ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَأَنْتَ رَبِّی إِلی مَنْ تَکِلُنِی؟ إِلی بَعِیدٍ یَتَجَهَّمُنِی أَمْ إِلی عَدُوٍّ مَلَّکْتَهُ أَمْرِی، إِنْ لَمْ یَکُنْ بِکَ عَلَیَّ غَضَبٌ فَلا أُبالِی، وَلکِنْ عافِیَتُکَ هِیَ أَوْسَعُ لِی. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُماتِ، وَصَلَحَ عَلَیْها أَمْرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ مِنْ أَنْ تَنْزِلَ بِی غَضَبَکَ أَوْ تَحِلَّ عَلَیَّ سَخَطَکَ. لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ

إِلّا بِکَ»؛(۱)

«خدایا به سوی تو شکایت می نمایم ضعف نیرویم و کمی چاره ام و آسان بودنم را بر مردم، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان! تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی! مرا به چه کسی وا می گذاری؟ آیا به دوری که با من به درشتی روبرو شود؟ یا به دشمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی. پس پاک ندارم؛ ولیکن عافیت تو وسعت دارنده تر است از برای من. پناه می برم به نور وجه تو که تاریکی ها به نور آن روشنی یافت و امر دنیا و آخرت بر آن صالح گردید از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمایی به سوی تو است عذرخواهی و توبه تا راضی شوی، و حول و قوه ای نیست مگر برای تو».

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹.

همچنین حضرت سیّدالشهدا امام حسین علیه السلام روز عاشورا را با کمال ثبات و استقامت؛ بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگ ترین مصایب جانکاه و شدایدی که تهمتنان تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن وادار سازد، استقبال کرد و دعا فرمود و بامداد آن روز، خدا را به این دعا خواند:

«اَللّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی فِی کُلِّ کَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجآئِی فِی کُلِّ شِدَّهٍ. کَمْ مِنْ هَمّ یَضْعُفُ فِیهِ الْفُؤادُ وَتَقِلُّ فِیهِ الْحِیلَهُ، وَیَخْذُلُ فِیهِ الصَّدِیقُ وَیَشْمَتُ فِیهِ الْعَدُوُّ. أَنْزَلْتُهُ بِکَ وَشَکَوْتُهُ إِلَیْکَ رَغْبَهً مِنّی إِلَیْکَ عَمَّنْ سِواکَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَکَشَفْتَهُ وَکَفَیْتَنِیهِ، فَأَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَهٍ وَصاحِبُ کُلِّ حَسَنَهٍ وَمُنْتَهی کُلِّ رَغْبَهٍ»؛(۱)

«خدایا تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا همّ و اندوهی که دل از آن ضعیف می گردد و چاره در آن اندک می شود و دوست در آن شخص را وا می گذارد و دشمن در آن شماتت می نماید. عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجّه من از ماسوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی. پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

۱- نفس الهموم، ص ۱۲۷.

مزیت دیگر دعا این است که: عین شعور و التفات و توجّه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعا کننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود می باشد. و این خود یکی از شریف ترین حالات انسان است که خدای خود را که واجب الوجود و خالق و بی نیاز و توانا و دانای مطلق است، بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سَیِّدِی! أَنَا الصَّغِیرُ الَّذِی رَبَّیْتَهُ، وَأَنَا الْجاهِلُ الَّذِی عَلَّمْتَهُ، وَأَنَا الضّآلُّ الَّذِی هَدَیْتَهُ، وَأَنَا الْجآئِعُ الَّذِی أَشْبَعْتَهُ، وَأَنَا الْعارِ الَّذِی کَسَوْتَهُ، وَأَنَا الْفَقِیرُ الَّذِی أَغْنَیْتَهُ»؛

«آقای من! من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی. و من آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی. و من آن گمشده ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی. و من آن گرسنه ام که تو او را سیر گرداندی. و من آن برهنه ام که تو او را پوشاندی. و من آن فقیرم که تو او را بی نیاز کردی».

اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعاهای صحیفه

سجادیه و صحیفه علویه و سایر ادعیه که در کتاب های دعا، مثل مصباح المتهجد شیخ و مصباح کفعمی و کتاب های سیّد بن طاوس و کتاب دعا در کافی و بحار الانوار، هرکدام نه فقط کتاب دعا است؛ بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی را که در این دعاها است، تشریح نمود. و نمی توان اوج پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجّه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می کنند دعا در همان خواستن حوایج شخصی دنیوی و مسألت آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می شود، غافل از آنند که حیوانات هم به زبان حال یا مقال چنان که در داستان استسقای سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از استسقا و اکتفا به دعای مور نقل شده است این خواست ها و مسألت ها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت کار را نیز مشمول بعضی الطاف خود فرماید.

هرچه انسان بیندیشد و هرچه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی دارد.

با دعا و بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پر مخاطره می شود و خود را از ترس و بیم پاک می سازد و از آن پیروز و موفّق بیرون می آید.

دعا بر صفحه ناامیدی ها خط بطلان می کشد و سستی ها و خستگی ها را زایل می سازد.

در فضیلت دعا همین بس، که در حدیث است:

«الدُّعآءُ مُخُّ الْعِبادَهِ»؛(۱)

«دعا مغز عبادت و پرستش خدا است».

یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضا و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنابراین بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را فراهم می نماید و آنها را کنار نمی گذارد؛ بلکه آنها را به دقت جمع آوری می کند، همه چیز را از خدا می خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می طلبد.

ثروت اسلامی ما و بالخصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است. اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد، مثل پیکر بی مغز و بی مخ می باشد.

و احتمال دارد معنی این باشد که هر عبادتی بنمایید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسألت از او است و چون پیرامون دعا و شرایط استجابت و موانع آن و اوقات و حالات و فرصت هایی که امید

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۴۶.

و استجابت دعا در آن بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا شروع شود و در آغاز و پایان آن صلوات بر محمّد و ال محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین فرستاده شود و دعاهای ماه ها و ایام و لیالی متبرکه و ایام هفته و صبح و شام و برای قضای حوایج خاص و برنامه های دیگر آن دستور العمل های آموزنده و معرفت بخش بسیار است و باید تفصیل آن را در کتاب های حدیث و دعا مطالعه نمود.

در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره ای که در ابتدای این بیان، به دعای عالیه المضامین شد که شیخ اجل ابوعمرو عثمان بن سعید، نایب اوّل حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابوعلی محمّد بن همام املا فرمود و امر کرد آن را بخواند و سید بن طاوس علیه الرحمه در "جمال الاسبوع" بعد از ذکر دعاهای وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، آن را ذکر کرده و فرموده است: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه خواندن این دعا را مهمل گذاری. پس به درستی که ما شناختیم آن را از فضل خداوند جلّ جلاله که ما را به آن مخصوص فرموده، پس اعتماد کن به آن، رساله را به این دعا خاتمه می دهیم، امید آنکه مؤمنان و منتظران ظهور موفور السرور آن قطب زمان و ولی دوران بر آن مداومت نمایند و این بنده گنهکار روسیاه و والدینم را از دعا فراموش نفرمایند.

و آخر دعوانا ان الحمد للّه رب العالمین

«اَللّهُمَّ عرِّفْنِی نَفْسَـکَ؛ فَـإِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَکَ. اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ؛ فَإِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَـکَ. اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَـکَ؛ فَإِنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَـلَلْتُ عَنْ دِینِی. اَللّهُمَّ لا تُمِتْنِی مِیتَهً جاهِلِیَّهً، وَلا تُزِغْ قَلْبِی بَعْـدَ إِذْ هَـدَیْتَنِی. اَللّهُمَّ فَکَما هَدَیْتَنِی لِوِلایَهِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَیَّ طاعَتَهُ مِنْ وِلایَهِ وُلاهِ أَمْرِکَ بَعْدَ رَسُولِکَ صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، حَتّی والَیْـتُ وُلاـهَ أَمْرِکَ أَمِیرَ الْمُـؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طـالِبٍ وَالْحَسَـنَ وَالْحُسَـیْنَ وَعَلِیًّـا وَمُحَمَّدا وَجَعْفَرا وَمُوسـی وَعَلِیًّـا وَمُحَمَّدا وَعَلِیًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّهَ الْقآئِمَ الْمَهْدِیَّ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ...».

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


WWW